



جزوه آموزشی

جشنواره انقلاب ماندگار



گفتارهایی پیرامون انقلاب اسلامی



با گفتارهایی از اساتید :

رمیم پور ازغدی / پرویز امینی / شهریار زرشناس / منوچهر محمدی / دکتر ملکوتیان



مجلس شورای اسلامی ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فهرست



- مقایسه چهار انقلاب بزرگ دنیا ۳
- انقلاب اسلامی در مصاف نئولیبرالیسم ۲۲
- انقلاب اسلامی و جهانی دیگر ۳۷
- متدولوژی امام در تعریف جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی ۵۱
- مقایسه مصر و ایران از نظر پیشرفت ۶۵
- تفاوت‌های انقلاب اسلامی ایران با قیام‌های منطقه ۷۱





مقایسه چهار انقلاب بزرگ دنیا

گفتاری از دکتر مصطفی ملکوتیان

متن زیر، گفت‌وگو با دکتر مصطفی ملکوتیان، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران است که چهار انقلاب بزرگ دنیا - ایران، فرانسه، روسیه و الجزایر - را مورد بررسی و مقایسه قرار داده و به تشریح چگونگی وقوع انقلاب الجزایر و مقایسه‌ی آن با انقلاب اسلامی ایران و همچنین تبیین مؤلفه‌های انقلاب اسلامی و دلایل مقابله‌ی نظام سلطه با آن پرداخته است.

در میان انقلاب‌های بزرگ دنیا به غیر از انقلاب اسلامی ایران، انقلاب ۱۷۸۹م فرانسه به عنوان یک انقلاب لیبرال، انقلاب ۱۹۱۷م روسیه به عنوان یک انقلاب چپ و انقلاب ۱۹۶۲م الجزایر به عنوان انقلابی با انگیزه‌های اسلامی از دیگر انقلاب‌های مهم جهان بوده‌اند. **اگر ما بخواهیم به مقایسه‌ی این انقلاب‌ها با یکدیگر پردازیم از چه**

شاخص‌هایی باید استفاده کنیم؟



طبعاً برای مقایسه‌ی این انقلاب‌ها باید به ویژگی‌های مشترک آنها پردازیم. مهم‌ترین این ویژگی‌ها به یک تعبیر چهار مورد است: ۱. آرمان‌ها، اهداف و شعارها، ۲. ایدئولوژی حاکم بر انقلاب، ۳. چگونگی رهبری و هدایت، ۴. چگونگی حضور مردم.

البته ویژگی‌های دیگری نیز وجود دارد که به نوعی می‌تواند در مجموعه‌ی این ویژگی‌ها قرار بگیرد که به آنها نیز خواهیم پرداخت. اگر موافق باشید، از انقلاب اکتبر روسیه شروع کنیم؛ انقلابی که دایره‌ی تأثیرش نیمی از جهان را گرفت و قطب قدرتمندی را تشکیل داد. برای بررسی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه لازم است حتماً به شرایط تاریخی این کشور و نیروهای سیاسی فعال در آن زمان توجه کنیم. مهم‌ترین نیروی سیاسی فعال برای

انقلاب، حزب سوسیال دموکرات روسیه بود که مارکسیست‌ها در آن حضور داشتند. البته پس از مدتی بین آنها اختلاف افتاد و گروهی به رهبری «مارتوف» از حزب جدا شدند که به «منشویک» یا اقلیت شهرت یافتند. گروه دیگر به رهبری «لنین» نیز «بلشویک» یا همان اکثریت نام گرفتند. البته واقعاً بلشویک‌ها در میان کمونیست‌های روسیه در اکثریت نبودند، اما در ۱۹۰۳ میلادی به دلیل تحریم منشویک‌ها و عدم حضور آنها در جلسه‌ای که این دو از هم جدا شدند، بلشویک‌ها را اکثریت نامیدند.

عامل ویژه‌ای که در انقلاب روسیه نقش مهمی ایفا کرد، جنگ جهانی اول بود. ولیعهد اتریش در سارایو صربستان ترور شد و اتریش به صربستان اعلان جنگ داد. روس‌ها گفتند ما اسلاو هستیم و صرب‌ها هم اسلاو هستند. به همین خاطر روسیه هم به اتریش اعلان جنگ داد. جنگ که گسترش یافت، روسیه ابتدا موفقیت‌هایی را به دست آورد، اما سرمای زیر ۲۰ درجه و کشته‌ها و زخمی‌های فراوان، به‌علاوه تعداد فراوان فراریان از ارتش، اوضاع جنگ را برای روسیه فرسایشی کرد. در ادامه نیز آلمان‌ها پیروز شدند. رواج شایعات بسیار درباره‌ی فساد اخلاقی و سیاسی دربار روسیه که با وضعیت بد اقتصادی و اجتماعی روسیه همراه شده بود، چهره‌ی امپراطوری را خدشه‌دار کرد. این مسئله دولت روسیه را تضعیف کرد و سبب شد که انقلاب روسیه در دو مرحله اتفاق بیفتد. مرحله‌ی اول انقلاب روسیه در فوریه‌ی ۱۹۱۷ بود. در این مرحله لنین هنوز رهبر نبود و نیروهای انقلابی توانستند جلوی قطار حامل «الکساندر نیکولای دوم» را در حالی که از جبهه‌های جنگ برمی‌گشت بگیرند و دولت



او را ساقط کنند و دولت موقت را به ریاست «کرنسکی» تشکیل دهند.

لنین در این هنگام در زوریخ سوئیس بود و هیچ سمتی در دولت موقت نداشت. آلمان‌ها

می‌خواستند روسیه را هر چه زودتر از جبهه‌های جنگ خارج کنند. بنابراین با لنین یک قرارداد صلح امضا کردند. بیشتر اعضای دولت موقت از سوسیالیست‌های انقلابی بودند و مارکسیست‌ها در آن کم بودند. از این‌جا به بعد لنین وارد صحنه شد. لنینی‌ها شروع به تبلیغات کردند و طرح «شورایی شدن» همه‌ی امور را ارائه دادند. حتی ارتش را شورایی کردند که به اذعان بسیاری از نویسندگان، این طرح ارتش روسیه را به تلی از خاکستر تبدیل کرد.

نکته‌ی قابل توجه آن است که این تحولات با پشتیبانی همه‌ی مردم صورت نگرفت، بلکه تنها بخشی از کارگران و بخشی از سربازان با انقلاب همراه شدند. لنین توانست عده‌ای از ملوانان را با خود همراه کند. ملوانان بلشویک حرکت کودتایمانندی را علیه دولت موقت اجرا کردند و حکومت را به دست گرفتند و این مرحله‌ی دوم انقلاب روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ بود.

بنابراین انقلاب روسیه از یک پشتیبانی گسترده‌ی مردمی در بدو شکل‌گیری برخوردار نبوده است، اما در ادامه چه اتفاقی رخ داد و مشخصاً رابطه‌ی این انقلاب و رهبری آن با مردم چگونه شد؟

رهبری روسیه در دوره‌ی اول انقلاب بسیار ضعیف، اما در دوره‌ی دوم بسیار قاطع شد. پس از دوران لنین، نوبت به استالین رسید. استالین دست به خشونت زد و درگیری‌های داخلی در روسیه بالا گرفت. غرب از مخالفان استالین حمایت کرد. طبق آمارها بین ۹ تا ۲۰ میلیون نفر در کوره‌های آدم‌سوزی استالین کشته شدند و تمام این قضایا به مسائلی انجامید که منجر به فروپاشی شوروی شد.

یعنی آیا به نظر شما عامل فروپاشی شوروی معیوب بودن حلقه‌ی اتصال مردم به انقلاب بود ؟

دولت شوروی در انتقال آرمان‌های خود به نسل‌های بعدی ناتوان بود. در نتیجه مردم از دولت حمایت نکردند و دولتی هم که دشمن خارجی زیادی دارد، تنها در صورتی می‌تواند کار خود را پیش ببرد که به ملتش متکی باشد. مردم در پیشبرد کار انقلاب‌ها همواره نقش اصلی را بازی می‌کنند. البته علت اصلی این گسست نسلی در انقلاب روسیه را باید در اصیل نبودن و صحیح نبودن آرمان‌های انقلاب از یک طرف و نقش‌آفرینی ضعیف مردم در شکل‌گیری و تداوم انقلاب از طرف دیگر جست‌وجو کنیم. آرمان‌ها هر قدر که به فرهنگ کشور نزدیک‌تر باشد، میزان موفقیت و تحقق آن بیشتر است. در حقیقت باید یک سنخیتی بین آرمان‌ها و فرهنگ کشور وجود داشته باشد، اما آرمان انقلاب روسیه از گفته‌های مارکس آلمانی برخاسته بود و این در حالی بود که فضای فرهنگی و تاریخی مارکس با فضای فرهنگی و آلمانی و تاریخی روسیه تفاوت داشت. همین مسئله باعث شد که حکومت شوروی نتواند توده‌های مردم و نخبگان را با خود همراه کند و ناچار توده‌ی مردم که باید بار این انقلاب را به دوش می‌کشیدند، به دلیل عدم صحت آرمان‌ها و ایدئولوژی انقلاب از آن فاصله گرفتند.

«الکسی توکویل» در کتاب «انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن» نوشته است: «ما فرانسوی‌ها هر وقت قرار باشد بین عدالت و آزادی یکی را انتخاب کنیم، عدالت را انتخاب می‌کنیم، چون از لحاظ تاریخی با ما عجین است و از آزادی بهتر است»، اما واقعیت آن است که انقلاب فرانسه به آزادی بیشتر تمایل پیدا کرد تا عدالت.

ایدئولوژی انقلاب روسیه معطوف به چه مواردی بود که مردم روسیه نتوانستند خود را با آن هماهنگ کنند؟

ایدئولوژی انقلاب روسیه برگرفته از آموزه‌های مارکس و البته با لحاظ نمودن مسائل داخلی روسیه در آن و کم و زیاد کردن برخی موارد آن، حول محور «اقتصاد» و «تضاد طبقاتی» و با «گستره‌ای جهانی» شکل گرفت. ایدئولوژی انقلاب روسیه - با توجه به نقدی که بر مبانی «کاپیتالیسم» وارد است - اساساً طرفدار آزادی نیست، اما این وجه اشتراک را با نظام کاپیتالیستی دارد که هر دو از «عقل اومانیستی» نشأت گرفته‌اند. عدالت در اندیشه‌ی انقلابیون روسیه مترادف بود با دولتی کردن. یعنی وسایل تولید و توزیع باید در اختیار دولت قرار می‌گرفت و تنها یک نان بخور و نمیری به مردم می‌رسید. از این زاویه مهم‌ترین تفاوت انقلاب روسیه با انقلاب اسلامی ایران در «اصالت» و «صحت» آرمان‌ها و ایدئولوژی انقلاب است. آرمان‌های انقلاب اسلامی برخاسته از «فطرت» و برخوردار از «جامعیت» است. بنابراین هیچ‌گاه با طبع بشر بیگانه نیست و هیچ‌گاه کهنه نمی‌شود. آرمان‌های انقلاب روسیه اما متکی بر عقل ناقص بشری بود که پس از مدتی اشتباه بودن آن محرز و در نتیجه دچار عدم حمایت نسل‌های بعدی شد. از طرف دیگر رهبری انقلاب روسیه و مردم و نیز رهبری انقلاب با فرهنگ جامعه سنخیتی وجود نداشت. به همین دلیل مردم - چه در بدو انقلاب و چه پس از پیروزی - نقش برجسته‌ای در انقلاب روسیه ایفا نکردند. در حالی که مردم در انقلاب اسلامی با شناختی که از آرمان‌های انقلاب داشته‌اند و نیز از آن‌جا که این آرمان‌ها را در سنخیت با فرهنگ خود می‌دیدند و با اعتماد مردم به رهبری انقلاب، کار را به‌خوبی پیش بردند و امروز هم پس از گذشت بیش از ۳۰ سال همچنان به راه خود ادامه می‌دهند.

اگر موافق باشید، به بررسی انقلاب فرانسه بپردازیم؛ انقلابی که سرسلسله‌ی انقلاب‌های آزادی‌خواهانه در اروپا و در دیگر نقاط جهان تلقی می‌شود. این انقلاب در چه بستری شکل گرفت؟

در بررسی انقلاب فرانسه، این نکته را درمی‌یابیم که پراکندگی‌های بسیاری در آرمان‌ها و خواسته‌های ملت فرانسه در قرن هجدهم به چشم می‌خورد. یعنی «وحدت هدف و شعار» وجود ندارد؛ گاهی «مشروطه‌خواهی» برجسته است و گاهی «جمهوری‌خواهی» و زمانی هم دوباره «امپراطوری» به صحنه‌ی سیاسی بازمی‌گردد. یک زمان «عدالت‌خواهی» برجسته است و یک زمان «آزادی‌خواهی». یعنی به طور کلی فرانسه از حدود سال ۱۷۸۹ تا ده‌ها سال بعد روی آرامش را ندید و دائماً دچار دگرگونی حکومت‌ها، شعارها،



اهداف، رهبران و نیروهای سیاسی بود. یعنی عدم ثبات در ایدئولوژی، آرمان‌ها و رهبران سیاسی فرانسه‌ی پس از انقلاب کاملاً آشکار است. این مسئله یکی از نقاط ضعف انقلاب فرانسه بود.

در حالی که شما در انقلاب اسلامی می‌بینید

که قاطبه‌ی نیروهای سیاسی و مردم به یک هدف مشترک ذهنی باور داشته‌اند. وقتی صحبت از «جمهوری اسلامی» شد، همه از آن یک تصور داشتند و بنا بر اعتمادی که به رهبری انقلاب داشتند، اکثریت قاطع مردم به آن رأی آری دادند.

اما اوضاع در فرانسه جور دیگری بود: نیروهای سیاسی در سال ۱۷۹۱ خواستار حکومت مشروطه شدند که «لویی شانزدهم» این خواسته را پذیرفت. یک سال بعد گفتند ما جمهوری می‌خواهیم و جمهوری ایجاد شد. در ۱۷۹۳ «روسپیر»، «جمهوری مساوات» را آورد. ۱۰ ماه بعد یک گروه چند نفره به نام «هیئت مدیره یا دایرکتوار» قدرت را به دست گرفت. در سال ۱۷۹۹ «ناپلئون» از بین این چند نفر آمد و امپراطوری اول را ایجاد کرد. در سال ۱۸۳۰ دوباره در فرانسه انقلاب شد و حکومت مشروطه شد و دوباره روز از نو و روزی از نو! در سال ۱۸۴۸ موج دیگری از انقلاب‌ها اروپا را فراگرفت که فرانسه نیز از آن در امان نماند. این بار فرانسه به دست جمهوری خواهان افتاد. در ۱۸۵۲ امپراطوری دوم در فرانسه ایجاد شد. در ۱۸۷۰ «کمون» به پاریس آمد و برای ۷۱ روز حکومت را در دست گرفت. اینها به دنبال یک حکومت شبه کمونیستی بودند و جالب است بدانید که در بسیاری از موارد، رهبران گروه‌های سیاسی به دست رهبران دیگر به قتل می‌رسیدند.

علت اصلی این همه دگرگونی چه می‌تواند باشد؟

اگر ایدئولوژی یک انقلاب اصالت داشته باشد و رهبران انقلاب به این ایدئولوژی اصیل پایبند باشند و مردم هم به این ایدئولوژی و به رهبران، اعتماد فرهنگی و تاریخی داشته باشند، یک وحدتی ایجاد خواهد شد که کار انقلاب را بدون اینکه دچار بی‌ثباتی‌های طولانی شود پیش می‌برد. این همان اتفاقی است که در انقلاب اسلامی ایران افتاد. در انقلاب فرانسه اما نه از ایدئولوژی و آرمان‌های صحیح و اصیل خبری بود و نه مردم به آرمان‌ها و رهبران سیاسی اعتماد داشتند. بنابراین وحدتی شکل نگرفت و فرانسه ناچار سال‌ها بی‌ثباتی را تجربه کرد.

تحلیلی وجود دارد از خانم هانا آرنت مبنی بر اینکه آنچه باعث تغییر مسیر تاریخ جهان شد و دنیا را به آتش کشید، همین جریانات انقلاب فرانسه بود. او می‌گوید تحولات مداوم سبب شد که متفکران آن عصر دچار انحراف فکری شوند و در نتیجه تاریخ را منحرف کنند. مثلاً می‌گوید: هگل یکی از این منحرفان بود که تحت تأثیر این تحولات، نظریه‌ی «تکرارپذیری تاریخ» و «جبر تاریخ» را مطرح کرد. بعد مارکس آمد و بحث «دیالکتیک» خود را از هگل گرفت، منتها هگل دیالکتیک ذهنی را مطرح کرد و مارکس دیالکتیک ماده را. یعنی مارکس هر چه را هگل گفته بود، تبدیل به مادیت کرد. بعد هم مفاهیم تز و آنتی‌تز و سنتز را مطرح نمود. سپس افرادی مثل لنین و مائو این مفاهیم را از مارکس گرفتند و به ایدئولوژی تبدیل کردند و از آن نظام سیاسی بیرون کشیدند. در نتیجه زمانی رسید که مارکسیست‌ها نیمی از جمعیت جهان را اداره می‌کردند.

مشخصاً چه نزاعی بر سر ایدئولوژی انقلاب در فرانسه وجود داشت؟

در قرن هجدهم به دلیل شرایط سخت موجود، افراد اعلام می‌کردند که آزادی می‌خواهند و گاه گفته می‌شد که خواستار عدالت و آزادی هستند. شرایط به گونه‌ای شد که وقتی از فرانسوی‌ها می‌پرسیدید شما به دنبال تحقق چه هدفی هستید؟ پاسخ می‌دادند که ما می‌خواهیم به آزادی و عدالت برسیم، اما تصور هر کدامشان از عقل، آزادی و عدالت متفاوت با دیگری بود و حاضر نبودند نظرات هم را بپذیرند.

هرچند که در انقلاب فرانسه گاهی تأکید بر عدالت نیز برجسته‌تر می‌شد تا آنجا که برخی نویسندگان‌شان مانند «الکسی توکویل» در کتاب «انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن» نوشته است: «ما فرانسوی‌ها هر وقت قرار باشد بین عدالت و آزادی یکی را انتخاب

کنیم، عدالت را انتخاب می‌کنیم، چون از لحاظ تاریخی با ما عجین است و از آزادی بهتر است»، اما واقعیت آن است که انقلاب فرانسه به آزادی بیشتر تمایل پیدا کرد تا عدالت. اگرچه منظور آنان از عدالت هم «ثروت»، «رفاه» و «امور مادی» بود، اما باز به آزادی بهای بیشتری دادند.

با این حال به نظر می‌رسد بر خلاف انقلاب روسیه که در انتقال دستاوردهای خود به نسل‌های بعدی دچار مشکل شد، انقلاب فرانسه در انتقال آرمان آزادی به نسل‌های بعدی تا امروز موفق بوده است.

اشتراک انقلاب فرانسه با انقلاب روسیه در این بود که هر دو اومانیسم را قبول داشتند و هر دو از ایدئولوژی جهانی برخوردار بودند. درست است که انقلاب فرانسه توانست با بهره‌گیری از «سیستم آموزشی خاص خود»، «نظام رسانه‌ای و تبلیغاتی» و «سیطره‌ی بنگاه‌های اقتصادی» آرمان خود را به آن شکلی که خودش می‌خواست تا امروز و نه تنها در فرانسه، به همه‌ی شهروندان ساکن در غرب منتقل کند و کاری کند که آزادی در اذهان آنها اگر نگوییم مقدس، که از احترام بسیار بالایی برخوردار باشد، اما این پرسش جدی نیز وجود دارد که **آیا این آرمان صحیح و اصیل و جامع بوده است؟**

تا دوره‌ی مدرنیته آرمان آزادی را هم صحیح و هم جامع می‌دانستند، اما الان دیگر این‌گونه نیست. امروزه ما در دوران «فرامدرنیته» هستیم؛ دورانی که انتقاد به آرمان‌های مدرنیته حتی در غرب نیز به شدت بالا گرفته است. می‌گویند این آزادی با این وضع دردی را از ما دوا نمی‌کند و باید تغییر کند. یعنی یک تزلزلی در بین نخبگان غرب در مورد تمام مبانی فرهنگ و تمدن و دانش و انسان‌شناسی غربی در حال وقوع است. این است که شما می‌بینید در هر یک از کشورهای بزرگ اروپایی مانند آلمان، انگلستان و فرانسه سالانه حدود چهار هزار نفر مسلمان می‌شوند که بیشتر آنها از

نخبگان هستند. بنابراین الان یک ترس شدیدی برای سران جبهه‌ی غرب نسبت به انتقال آرمان‌های خود به نسل‌های بعدی به وجود آمده است.

دلیل این گردش فکری نخبگان در غرب را چه می‌دانید؟

انسان محوری یا اومانیسم یک نقص بنیادین دارد و آن عدم توجه به ابعاد معنوی وجود انسان است. این عقلانیت، گستره‌ی خود را در اقتصاد و قدرت خلاصه کرده است. بنابراین جامعیتی در آن وجود ندارد. «هابز» جمله‌ی معروفی دارد که «انسان گرگ انسان است.» به قول خانم «اورینا فالآچی»، «زندگی؛ جنگ و دیگر هیچ.» البته این جنگی که فالآچی می‌گوید، جنگ اعتقادی نیست؛ جنگ بر سر منافع مادی است. جنگی که اگر اقتضا کند، حاضرند به خاطر آن انسان‌ها را بکشند و کشورها را غارت کنند.

بنابراین اگر الان توانسته‌اند شهروندان‌شان را اقناع کنند، به زور دستگاه‌های تبلیغاتی و نظام آموزشی و سیطره‌ی بنگاه‌های اقتصادی بوده است. کاری کرده‌اند که اگر کسی از این دایره بیرون برود، حق حیات سیاسی نداشته باشد. اگر کسی در این زمین بازی نکند، نمی‌تواند وارد عرصه‌ی انتخابات در این کشورها شود؛ اگرچه بحران‌هایی که امروز در غرب سربرآورده است، قصد مبارزه‌ی جدی با این قواعد نظام غربی را دارد و ترس امروز غربی‌ها هم از همین جهت است.

پس به طور کلی اگر بخواهیم انقلاب فرانسه را با انقلاب اسلامی مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که انقلاب اسلامی برخلاف انقلاب فرانسه از ایدئولوژی و آرمان واحد و مورد تأیید مردم

و نخبگان برخوردار بوده است. مردم نیز به رهبران نهضت اعتماد داشته‌اند. بنابراین کار انقلاب به سرعت پیش رفته و شما می‌بینید که ظرف چند ماه یک رژیم سلطنتی قدرتمند در برابر اراده‌ی مردم به زمین خورده و رژیم بعدی بلافاصله مستقر شده و با ثبات بسیار قابل اعتمادی استمرار یافته است؛ اتفاقی که نه در انقلاب روسیه و نه در انقلاب فرانسه رخ نداده است.

*** یکی از انقلاب‌هایی که با انگیزه‌ی اسلام‌خواهانه در قرن بیستم اتفاق افتاد، انقلاب الجزایر بود. تحلیل شما از چرایی وقوع آن چیست؟**

قبل از آنکه به پیشینه‌ی انقلاب الجزایر اشاره کنم، لازم است درباره‌ی وضعیت ژئوپولیتیک الجزایر توضیحاتی را ارائه بدهم. الجزایر کشوری بسیار بزرگ و بزرگ‌ترین کشور آفریقا است و شاید جزو ۱۰ کشور بزرگ جهان باشد. موقعیت جغرافیایی و استراتژیک بسیار حساسی هم دارد؛ از یک طرف به مدیترانه و از طرف دیگر به آفریقا اشراف دارد. به همین خاطر است که این کشور مورد طمع کشورهای اروپایی و به‌ویژه فرانسه واقع شد.

فرانسوی‌ها آن قدر وقیح بودند که می‌گفتند فرانسه دو بخش دارد؛ یک بخش آن در اروپا است و یک بخش دیگرش در شمال آفریقا است! وقتی نیروهای فرانسوی در سال ۱۸۳۰ وارد الجزایر شدند، دنبال بهانه بودند تا اشغال الجزایر را مشروع جلوه بدهند؛ درست مانند حملات نظامی سال‌های اخیر آمریکا و هم‌پیمانانش به کشورهای اسلامی که با بهانه‌های واهی مانند سلاح‌های کشتار جمعی و تروریسم صورت گرفت. بهانه‌ی آن زمان فرانسوی‌ها هم این بود که می‌گفتند که الجزایری‌ها به ما بدهی مالی دارند و یا اینکه ما برای مقابله با دزدان دریایی مدیترانه باید در این کشور حضور داشته باشیم.

در قانون اساسی ۱۸۴۸ فرانسه نیز تصویب کردند که اصلاً الجزایر وجود خارجی ندارد و این سرزمین بخشی از خاک فرانسه است.

سال‌ها به همین منوال گذشت تا بالاخره پس از جنگ جهانی دوم، جنگ‌های ضد استعماری در جهان گسترش یافت و به شمال آفریقا هم کشیده شد. پیش از الجزایر، تونس به استقلال رسید. از سال ۱۹۵۴ جنگ مسلحانه در الجزایر شدت گرفت و متقابلاً فرانسه یکصد هزار نفر نیروی نظامی به الجزایر آورد. جنگ بالا گرفت، طوری که یک میلیون نفر از ۸ میلیون نفر جمعیت الجزایر کشته شدند. به اینجا که رسید، فرانسوی‌ها مزورانه گفتند که بیاییم رفراندوم برگزار کنیم و اگر مردم به ما بگویند بروید، ما هم می‌رویم. رفراندوم برگزار شد و فرانسوی‌ها اجباراً در سال ۱۹۶۲ الجزایر را ترک کردند.

اما انقلاب الجزایر که با چنین هزینه‌ی گزافی پیروز شد، متأسفانه با چالش در رهبری مواجه شد. اگر شما رهبری این انقلاب را با رهبری انقلاب اسلامی مقایسه کنید، متوجه ارزش رهبری انقلاب اسلامی خواهید شد. رهبری انقلاب الجزایر در اختیار شخص نبود، بلکه در اختیار شورایی از «جبهه‌ی نجات ملی» بود؛ جبهه‌ای که همه‌گونه گرایش و سلیقه و آیینی در آن هست، سوسیالیست، ناسیونالیست، لیبرالیست و مذهبی. حتی چند روحانی برجسته مانند «بشیر الإبراهیمی» و «طیب الاوقبی» در آن حضور دارند. اختلافات در این جبهه باعث شد که انقلابیون راه را گم کنند. اختلاف انقلابیون زمینه‌ی حضور مجدد فرانسه در الجزایر را فراهم آورد.

البته انقلاب الجزایر بدون ایدئولوژی نبود. اصلاً آنها برای «استقلال» قیام کرده بودند، اما همین اختلافات باعث شد که استقلال را گم کنند و دوباره در دام استعمار بیفتند.

اینجاست که شما وقتی به انقلاب اسلامی نگاه می‌کنید، متوجه می‌شوید که هماهنگی مردم با رهبری نهضت و نیروهای فعال سیاسی و مورد اعتماد مردم تا چه اندازه به پیشبرد اهداف انقلاب کمک کرده است.



وقتی تفرقه بین یک ملت بیفتد، هیچ اتفاقی ناممکن نیست. «احمد بن بلا» نخستین رئیس‌جمهور الجزایر شد. اما بعدها الجزایری‌ها دوباره به فرانسه اعتماد

کردند و سلطه‌ی مجدد غربی‌ها بر صنایع نفت و گاز الجزایر برقرار شد. این وضعیت ادامه یافت تا سال ۱۳۶۸ که «جبهه‌ی نجات اسلامی» الجزایر تظاهراتی سراسری را در این کشور برپا کرد و توانست در انتخابات پارلمانی پیروز شود، اما دولت الجزایر در مقابل اسلامگرایان ایستاد و نتایج انتخابات را نیز باطل کرد و از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری نیز ممانعت نمود و با نیروهای جبهه‌ی نجات الجزایر نیز به‌سختی برخورد کرد.

*** چرا نیروهای جبهه‌ی نجات اسلامی با آن پشتمانه‌ی مردمی گسترده‌ای که داشتند، علیه این اقدامات دولت مقاومت نکردند؟**

متأسفانه آنها بر سر موضع حق خود، آن‌طور که باید، ایستادگی نکردند. به طور کلی در الجزایر پس از انقلاب اگرچه اصلاحاتی صورت گرفت و اوضاع نسبت به شرایط اولیه تغییر کرد، اما الجزایری‌ها می‌توانستند قله‌های بسیار بلندتری را فتح کنند و به یک کشور پیشرفته تبدیل شوند، ولی چون هدف استقلال را گم کردند و دچار تفرقه شدند و بر سر حق خود پافشاری نکردند، همچنان در حد یک کشور نسبتاً معمولی در شمال آفریقا مانده‌اند.

* اگر بخواهیم با مروری بر انقلاب‌های برجسته‌ی قرن اخیر، وجوه تمایز انقلاب اسلامی ایران را بررسی کنیم، به چه نتایجی خواهیم رسید؟

از جمله تفاوت‌های انقلاب اسلامی ایران با دیگر انقلاب‌های مورد اشاره، یکی در ایدئولوژی و یکی در رهبری انقلاب است. ایدئولوژی انقلاب اسلامی اصالت دارد و آرمان‌های اصیل آن به صورت تاریخی در ذهن مردم ما وجود داشته است. مردم یک فهم مشترکی از جمهوری اسلامی داشتند و به‌عنوان مثال می‌دانستند به دنبال دستیابی به «عدالت علوی» هستند.

مزیت ایدئولوژی و آرمان انقلاب اسلامی این است که چون ایدئولوژی و آرمان آن از سرچشمه‌ی زلال دین مبین اسلام تغذیه می‌کند، لذا از جامعیت برخوردار است. یعنی حاوی همه‌ی نکات مثبت است. در این ایدئولوژی «آزادی» وجود دارد، اما نه آن آزادی غربی. «عدالت» هست، اما نه آن عدالت شرقی. انقلاب اسلامی انقلابی الهی است. حکومت یک آرمان است؛ آرمانی که آزادی و عدالت و استقلال در چهارچوب آن تعریف می‌شود. در واقع آرمان‌های انقلاب اسلامی هم جامع است و هم هماهنگ و لذا همه‌ی نقاط خوب انقلاب‌های دیگر را در خود دارد.

وقتی انقلابی بتواند همه‌ی نقاط مثبت انقلاب‌های دیگر را داشته باشد، یعنی می‌تواند یک شبکه‌ی جدیدی از مفاهیم را بسازد و ضمناً تمام گروه‌های ضد انقلاب را خلع سلاح کند، زیرا آنها نمی‌توانند هیچ شعار خوبی بدهند که در شعارها و اهداف انقلاب اسلامی نباشد. رمز و راز اینکه ضد انقلاب‌ها نمی‌توانند علیه جمهوری اسلامی کاری از پیش ببرند این است که آنها هر شعاری بخواهند بدهند که هم خوب باشد و هم مردم گرد آنها جمع شوند، انقلاب اسلامی قبلاً آن شعار را داده و یا عملی کرده است. استقلال، آزادی، پیشرفت، عدالت و هر چه را که بگویند در انقلاب اسلامی وجود دارد.

از طرف دیگر حضور توده‌های مردم در متن انقلاب اسلامی برجسته و پررنگ بوده است و به همین دلیل بود که به سرعت به پیروزی رسید. اکنون هم با اینکه ۳۴ سال از انقلاب ما نمی‌گذرد، اما توانسته‌ایم در دانش‌های برتر حرف داشته باشیم و این بسیار مهم است. می‌شود گفت که این دستاورد ما به خاطر روحیه‌ی استقلال و رهبری و اصالت آرمان‌ها و ایدئولوژی انقلاب اسلامی است و به خاطر اینکه ما هیچ‌گاه فراموش نکرده‌ایم که این خارجی‌ها هر کاری بکنند، بالاخره منافع خودشان را می‌خواهند.

* بنابراین به نظر شما دین به دلیل برخورداری از جامعیت، وقتی منبع ایدئولوژی و خط حرکت یک انقلاب قرار بگیرد، می‌تواند آن انقلاب را از خطرات پیش رو حفظ کند.

همین‌طور است، به علاوه اینکه آرمان وقتی جنبه‌ی دینی داشته باشد، قدرت مضاعف ایجاد می‌کند. یک فرد دینی قابل مقایسه نیست با کسی که آرمان این دنیایی دارد، زیرا آن کسی که مثلاً برای رفاه انقلاب می‌کند، چه‌بسا خیلی زود خسته می‌شود و آن را رها می‌کند. او می‌خواهد وضعیت اقتصادی را بهتر کند و نمی‌خواهد که وضعیتش بدتر شود و مثلاً جان خودش را از دست بدهد. در حالی که یک فرد مذهبی به خاطر آرمانش حاضر است جان خودش را هم بدهد. البته در این آرمان او رفاه هم هست، فرهنگ هم هست، اقتصاد و سیاست و عزت هم هست.

یکی از نقاط مثبت انقلاب اسلامی عبارت از نقش رهبری انقلاب در آن است که در ثبات جمهوری اسلامی نقش تعیین‌کننده‌ای بازی کرده است؛ یک نهاد قانونی که توانایی برطرف کردن هر مشکلی را دارد. یعنی هیچ مسئله یا اختلافی نمی‌ماند که باعث بحران در سیستم بشود، زیرا بالاخره یک مرجعی هست که مسائل را حل و فصل کند. یکی از نقاط ضعف اغلب انقلاب‌ها که آنها را دچار بی‌ثباتی کرد، این بود که از چنین رهبری برخوردار نبودند. البته رهبری در انقلاب اسلامی یک اصالت فرهنگی

دارد و فراتر از آن، هم‌سنخ با توده‌ها است. حضرت امام رضوان‌الله‌علیه از لحاظ تاریخی با مردم کاملاً هماهنگ بودند و در رأس نظام همان آرمان‌هایی را دنبال می‌کردند که مردم می‌خواستند.

به طور کلی اگر ملت ایران تاکنون توانسته‌اند در برابر سنگ‌اندازی‌ها و توطئه‌های فراوان از صحنه خارج نشوند، جز با ایستادگی مردم و رهبری بر موضع حق خود نبوده است. اگر یک ملتی تصمیم قطعی بگیرد که مقابل زیاده‌خواهی‌ها بایستد و



بر سر اصول صحیح خود معامله نکند، هیچ قدرتی نمی‌تواند آن ملت را شکست بدهد. ما هیچ‌وقت آرمان استقلال خود را فراموش نکرده‌ایم و این باعث شده که همواره ابتکار عمل دست ما باشد.

* با نگاهی به تحولات منطقه، می‌توان گفت

که این انقلاب‌ها صبغه‌ی اسلامی دارند و در ایستادگی در برابر فشارها و مخالفت‌ها شاید دو الگو را پیش روی خود داشته باشند؛ یکی الگوی انقلاب الجزایر و دیگری الگوی انقلاب اسلامی ایران.

سؤالی که مطرح می‌شود، این است که انقلاب‌های امروز به کدام الگو نزدیک می‌شوند؟

تا حدی باید منتظر بمانیم و صحنه را کاملاً رصد کنیم. شاید نتوان از این انقلاب‌ها انتظار داشت که دقیقاً مانند ایران باشند. البته ما دوست داریم که آنها در بهترین حالت خود و موفق باشند، اما این واقعیت غیر قابل انکار است که انقلاب اسلامی نقش الهام‌بخشی برای این انقلاب‌ها داشته است. در واقع انقلاب اسلامی به نوعی نقش یک

نمونه‌ی ناب را ایفا می‌کند.

رهبر معظم انقلاب نیز بارها در سخنانشان خطاب به انقلابیون کشورهای منطقه گوشزد کرده‌اند که شما مراقب حيله‌های قدرت‌های جهانی باشید. آنها ارباب می‌کنند، تشویق می‌کنند، پول خرج می‌کنند، سرمایه‌گذاری می‌کنند تا به نتیجه‌ی مطلوب خود برسند. در تونس تهدید کردند که اگر شما بخواهید همان راهی را بروید که ایران رفته، ما هم سرمایه‌های خود را از کشورتان می‌بریم و همه‌ی صنایع شما را فلج می‌کنیم. واقعیت اما آن است که کار از دست اینها خارج است، زیرا اگر یک ملتی تصمیم قطعی به ایستادگی برای استقلال خود بگیرد، قطعاً موفق خواهد بود.

*** حوادث امروز منطقه را شاید بتوان نوعی نزاع بین غرب و جبهه‌ی اسلام نامید؛**

اگر این نام‌گذاری درست باشد، آینده‌ی این نزاع را چگونه تصور می‌کنید؟

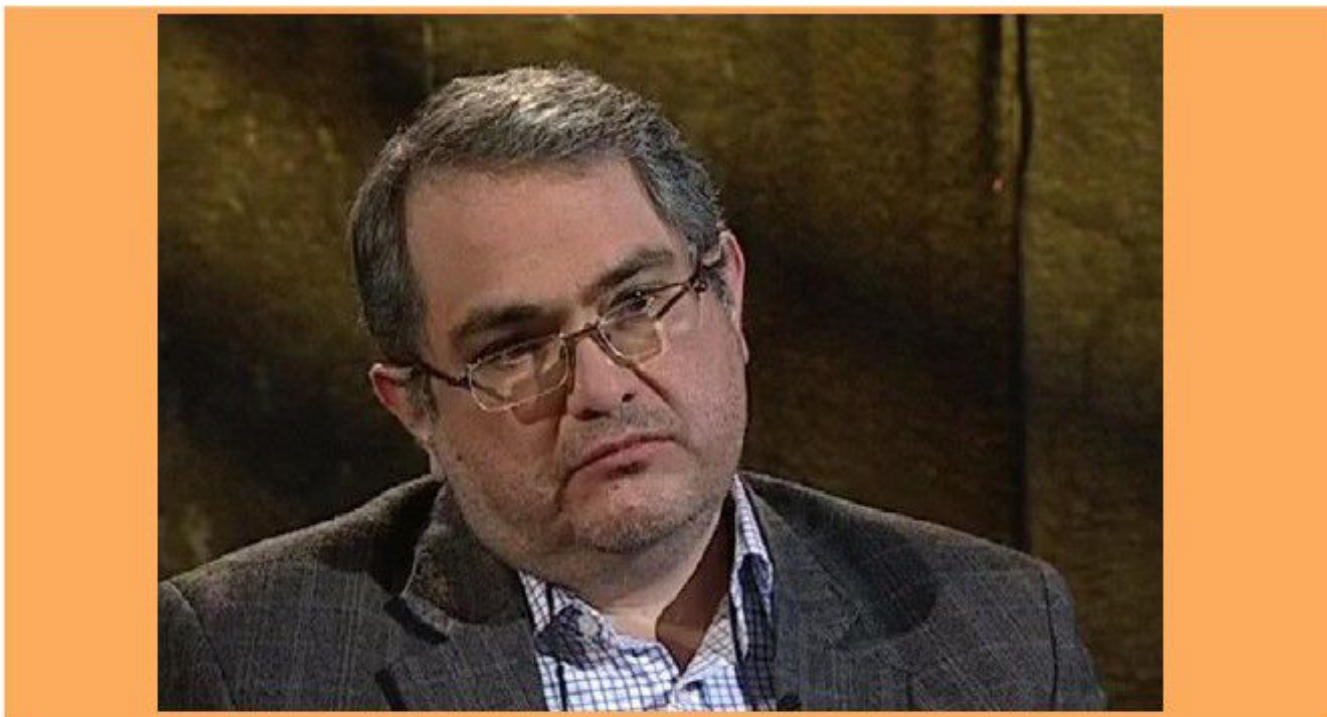
آینده با اسلام است و این واقعیتی است که خود غربی‌ها هم می‌دانند. همه‌ی تلاش آنها علیه ما نیز به سبب ترس از این آینده است. آنها می‌دانند که سالانه چه تعداد از نخبگان‌شان مسلمان می‌شوند. الان اگر به روی خود نمی‌آورند، از موضع قدرت نیست، از موضع ضعف است. غرب دیگر اعتماد به نفس گذشته را ندارد. اینکه مدام به ما می‌گویند که شما می‌خواهید غرب را نابود کنید، به دلیل ترس آنها از ما است. الان غرب در موضع دفاعی است. اگر یک جایی هم دست به حمله می‌زند، باز از سر دفاع است. این غرب دیگر غرب بیست سال پیش نیست.

امروز اگر ما به اینجایی رسیده‌ایم که غرب از ما می‌ترسد، فقط به سبب ایستادگی در موضع حقمان است. ما نباید در این شرایط بترسیم. باید وعده‌ی خداوند را باور داشته باشیم. ممکن است گاهی شرایط هم سخت شود، اما نهایتاً ما پیروزیم. درست

مانند ماجرای حضرت موسی علیه السلام. وقتی فرعونیان، بنی اسرائیل را تا رود نیل تعقیب کردند و هیچ راهی برای آنها نمانده بود، ناگهان نیل شکافت و بنی اسرائیل از آن گذشتند، اما فرعونیان همگی غرق شدند. امروز هم ما نباید شک کنیم که غربی‌ها به زودی غرق خواهند شد. ۳۴ سال است که هر کاری از دستشان برآمده، علیه ما کرده‌اند؛ جنگ، تحریم، تهدید و هیچ کدام هم برایشان فایده نداشته. تبلیغات وسیع جهانی علیه ما راه انداخته‌اند و باز هم به مقصود خود نرسیده‌اند. ما اگر به خاطر خدا ایستادگی کنیم، پیروزیمان قطعی است و قطعاً خداوند سیلی محکمی به غرب خواهد زد. اگرچه ما شاید ندانیم که این سیلی چه زمانی و چگونه خواهد بود.

آنها به خیال خود می‌خواهند ما را دچار بحران کنند تا ما به آنها التماس کنیم، در حالی که معادلات را اشتباه فهمیده‌اند. در همین مسئله‌ی تحریم اخیر توجه نکرده‌اند که ما بازیگری هستیم که نفت داریم و آنها بازیگرانی هستند که نفت می‌خواهند. توجه نکرده‌اند که هزار کیلومتر ساحل خلیج فارس در اختیار ماست. غربی‌ها در این سال‌ها یک بازی را علیه ما شروع کرده‌اند که خودشان در آن آسیب‌پذیرترند و غافل از اینکه خودشان در آن گرفتار خواهند شد.

گفتارهایی پیرامون انقلاب اسلامی



انقلاب اسلامی در مصاف نئولیبرالیسم

گفتاری از دکتر شهریار زرناس

انقلاب اسلامی در دل جهان به هم پیوسته‌ای رخ داد که ذیل غرب مدرن قرار داشت و غرب مدرن کاملاً بر آن مسلط بود. این جهان به قدری به هم پیوسته بود که هر گوشه‌ای از آن را که به هم می‌زدید، کل سیستم به هم می‌خورد. بنابراین کل سیستم در مقابل ما قرار داشت. انقلاب اسلامی در خود ایران هم در دل فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن شکل گرفت. بنابراین انقلاب از لحظه‌ی اول، در هر دو مقیاس جهانی و داخلی، توسط یک جهان متخاصم احاطه شده بود. این جهان به درستی درک کرده بود که انقلاب قصد دارد همه‌ی امور را تغییر دهد. به اعتقاد من، ما در داخل ضعف عمده داشتیم و می‌توانستیم کارهای بنیادینی کنیم که موقعیت ما را در جهان تقویت کند؛ اما این کارها انجام نشده است.

فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن بلافاصله پس از استبداد صغیر و بعد از اینکه مشروطه در سال ۱۳۲۷ هجری قمری به‌طور کامل به دست این آقایان افتاد و جریانی با محوریت ماسون‌های لژ بیداری به قدرت رسید. به این ترتیب، عملاً به این ترتیب، استارت فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن در ایران زده شد.

از سال ۱۲۸۸ شمسی تا کودتای رضاشاه یازده سال فاصله بود و هرچند و مرج درونی جریان حاکم (لژ ماسونی بیداری) موجب شد که نتوانند پروژه‌ی خود را اجرا کنند. بنابراین حرکت خود را عوض کرده و رضاشاه را بر سر کار آوردند. پس از آن، از سال ۱۳۰۰ شمسی کشور ما با سرعت فوق‌العاده‌ای، چهاراسبه به سمت تأسیس یک فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن حرکت کرد.



این فرماسیون سه سیستم اصلی داشت. اول، سیستم سیاسی که رژیم پهلوی مظهر و اراده‌ی سیاسی آن بود. در واقع، مادر این سیستم محسوب می‌شد، چون توانست

بقیه‌ی سیستم‌ها را بسازد. دوم، سیستم اقتصادی غرب‌زدگی شبه‌مدرن که قبل از شکل‌گیری سیستم سیاسی آن (رژیم پهلوی) در کشور وجود داشت. جوانه‌هایی از سرمایه‌داری شبه‌مدرن از سال ۱۲۷۰ قمری در دوره‌ی ناصرالدین‌شاه پدید آمده بود، ولی مسلط نشده بود. سوم، سیستم فرهنگی که قوی‌تر از ابعاد اقتصادی بود و روشن‌فکرها مسئولیت هدایت آن را بر عهده داشتند. بنابراین، این سه سیستم در کنار هم، کل فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن را ساختند.

فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن در ایران مانند نوزادی ناقص‌الخلقه و ناکارآمد بود. از ابتدا این فرماسیون و نوزاد دچار بحران بود. پس از سال ۱۳۵۵، بحران اقتصادی و فرهنگی شدت یافت و منجر به بحران سیاسی و انقلاب شد. انقلاب اسلامی در مقابل هر سه سیستم ایستاد. اول، رژیم پهلوی و اراده‌ی سیاسی فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن را در هم شکست. اما متأسفانه نقطه‌ضعف اینجا بود که سیستم اقتصادی و فرهنگی سر جای خود باقی ماندند. غافل از اینکه فرماسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن یک مجموعه است و ما باید از کل آن عبور می‌کردیم.

در تاریخ جمهوری اسلامی، ما همیشه یک جناح لیبرال داشتیم. ابتدا بازرگان و دولت موقت بودند و پس از ضربه خوردن آن‌ها در ماجرای تسخیر لانه‌ی جاسوسی، بنی‌صدر در این جایگاه قرار می‌گیرد. پس از او یک جریان نئولیبرال پنهان در حکومت زاده می‌شود که دقیقاً در دل دولت مهندس موسوی پایگاه دارد.



پس از انقلاب اسلامی، سیستم اقتصاد و فرهنگ در این کشور ضربات جدی زیادی خوردند (سیستم اقتصادی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب و سیستم فرهنگی به‌ویژه از سال ۶۰ به بعد). نمایندگان سیستم فرهنگی، روشن‌فکران (اعم از روشن‌فکران

به اصطلاح دینی و غیرمذهبی) بوده و نمایندگان سیستم اقتصادی، سرمایه داری سکولار شبه مدرن ایران به شمار می‌روند.

این گروه دقیقاً از فردای انقلاب کاملاً با برنامه و هماهنگی به سمت بازسازی این سیستم حرکت کردند. به این صورت که بخشی از جریان روشن فکری (که بیشتر گرایش‌های لیبرالی دارد و پس از مدتی نئولیبرالیسم را در ایران متولد کرد) به حاکمیت وصل شد. در تاریخ جمهوری اسلامی، ما همیشه یک جناح لیبرال داشتیم. ابتدا بازرگان و دولت موقت بودند و پس از ضربه خوردن آن‌ها در ماجرای تسخیر لانه‌ی جاسوسی، بنی‌صدر در این جایگاه قرار می‌گیرد. پس از او یک جریان نئولیبرال پنهان در حکومت زاده می‌شود که دقیقاً در دل دولت مهندس موسوی پایگاه دارد. این مجموعه شامل بروکرات تکنوکرات‌هایی است که نقش بسیار مهمی در بازسازی دو سیستم دیگر (فرهنگی و اقتصادی) بازی می‌کنند.

در حقیقت، آرایش اقتصادی و سیاسی ایران به این شکل تغییر می‌یابد: در اواخر دهه‌ی ۶۰ نظام جمهوری اسلامی روی کار است که وجه مسلط سیستم سیاسی آن وجه ولایی است، ولی وجه غیرمسلط نیرومند، نهان‌روش و پرنفوذی دارد که اگرچه بروز سیاسی ندارد، اما به شدت در عرصه‌ی اقتصاد و فرهنگ فعالیت می‌کند و به دنبال بازسازی سیستم‌های آسیب‌دیده‌ی خود است.

این گروه در دهه‌ی ۶۰، با مهره‌چینی در وزارت ارشاد و علوم کاملاً موفق به این کار شدند. همچنین جریان شورای عالی انقلاب فرهنگی را به دقت تغییر مسیر دادند. من فکر می‌کنم عبدالکریم سروش، خاتمی، رضا تهرانی، شمس‌الواعظین و به‌طور کلی «حلقه‌ی کیان» و «کیهان فرهنگی» نقش بسیار مؤثر و زیرکانه‌ای بازی کردند. این عده با بازسازی سیستم فرهنگی خود، به بخشی از سیستم سیاسی تبدیل شدند. به‌علاوه

پس از سال ۶۸، سیستم اقتصادی را هم بازسازی کردند. در این بازسازی، مدلی که این بار ظهور کرد، نه لیبرالیسم کلاسیک بود و نه سوسیال دموکراسی بود، بلکه مدل «نئولیبرالیسم» بود.

در تعاملی دقیق، بازسازی مدل اقتصادی به فرهنگ قدرت داد و سیستم فرهنگی نیز زمینه‌ی بازسازی سیستم اقتصادی را فراهم کرد. از طرفی، بخش سیاسی حاضر در حاکمیت به هر دو کمک می‌کرد. به همین دلیل، حلقه‌ی بروکرات‌های دهه‌ی ۶۰ (که ادعا می‌کردند گرایش‌های چپ دارند) عامل اجرای «نئولیبرالیسم اقتصادی» از سال ۶۸ به بعد می‌شوند. این گروه با تمام شعارهای رنگارنگ دهه‌ی شصتی‌شان، زمینه‌ساز تهاجم فرهنگی می‌شوند. اساساً قوی‌ترین عنصر تهاجم فرهنگی در دل خود نظام جمهوری اسلامی، در وزارت ارشاد و علوم دهه‌ی ۶۰ بود. این‌ها آن‌چنان نیروسازی و مهره‌چینی کرده بودند که بدنه‌ی وزارتخانه‌ها قابل شکستن نبود، چون کاملاً از نیروهای خودشان اشباع بود. در واقع از دهه‌ی ۶۰، مهندس موسوی نخست‌وزیر کشور بود و ما امروز متوجه می‌شویم که چرا آن زمان عده‌ای اصرار داشتند مهندس موسوی نخست‌وزیر شود. ما امروز متوجه می‌شویم که شهید آیت‌چرا مخالف مهندس موسوی بود. ما امروز متوجه می‌شویم چرا اصرار به مهندس موسوی این‌قدر زیاد بود.

به نظرم، ما باید حلقه‌های مستقل از وزارت ارشاد را در حوزه‌های مختلف اندیشه‌ای، مطبوعاتی و انتشاراتی پرورش دهیم. مثلاً اگر امروز پنجاه انتشارات وجود دارند که تاخت و تاز می‌کنند، ما حداقل سی انتشارات بسازیم و با این کار توازن موجود را تغییر دهیم.

به این ترتیب، انقلاب از ابتدا با بحران تفکر روبه‌رو بود. به عبارتی، این بدان معنا بود که انقلاب دشمن خود را نمی‌شناخت و متوجه نشد در هم شکستن سیستم سیاسی

کافی نیست. باید هرچه سریع‌تر سیستم فرهنگی را تغییر داده و برنامه‌ی جدیدی برای اقتصاد طراحی می‌کرد (حتی برنامه‌ی موقت برای دوره‌ی گذار). ممکن است نتوانیم اقتصاد اسلامی را محقق کنیم، اما می‌توانیم اقتصادی طراحی کنیم که چشم‌اندازش اسلامی بوده و نگاه به مدینه‌النبی داشته باشد.

می‌توانستیم از شر نئولیبرالیسم رها شویم و یک اقتصاد عدالت‌محور مخصوص دوران گذار را برنامه‌ریزی کنیم. درحالی‌که ما حتی به این نکات فکر نکردیم. بنده در میان تمام بزرگان دهه‌ی ۶۰، تنها دو نفر را دیدم که به این مسائل فکر می‌کردند: شهید مرتضی آوینی و آقای داوری [اردکانی]. شهید آوینی تنها کسی بود که از خطر علم مدرن و نسبت ما با مظاهر عالم مدرن حرف می‌زد. در بعضی از سخنرانی‌های پراکنده‌ی آقای داوری در سال‌های ۶۲ و ۶۳ هم این نکته به چشم می‌خورد. البته به نظر می‌رسد به‌قدری به ایشان فشار آوردند که دیگر تکرار نشد.

گفتن این مسائل در آن دهه، بسیار سخت و خطرناک بود، چون جریان عبدالکریم سروش بر فضای فرهنگی، رسانه‌ای، مطبوعاتی و تا حدی فضای سیاسی کشور سیطره داشت. مشکل این بود که انقلاب دشمن خود را به‌درستی نمی‌شناخت. همه تصور می‌کردند اگر فرد نمازخوانی یک مجموعه را مدیریت کند، مسئله حل می‌شود.

غافل از اینکه ما به یک مدل تازه نیاز داریم و حتی هنوز آن را تدوین نکرده‌ایم. ما هنوز مانیفست سینمای دینی و ادبیات ملتزم با آرمان‌های انقلاب نداریم و نتوانستیم یک دوره تاریخ غرب را از موضع خودمان بنویسیم. پس هنوز مرزهای هویتی خود را با غربی‌ها تعریف نکرده‌ایم. تعریف نکردن مرز، یعنی مرزی وجود ندارد. در نتیجه، همه‌چیز به داخل هجوم می‌آورد. از طرفی، ما در هیچ زمینه‌ای چیزی تولید نکردیم و در عوض، آن‌ها قدرت و مترجم و استاد و سیستم دانشگاهی را در دست دارند. به این

فعالیت می کنند؛ یعنی به زبان آن را تحسین می کنند، ولی در عمل نمی گذارند اجرایی شود. از طرفی، این طبقه هنوز قوی نبود، تنها یک میلیون نفر عضو داشت و وزن کیفی مناسبی نداشت. این گروه توانستند با تغییر آرایش اقتصادی ایران، طبقه‌ی متوسط مدرن را کاملاً بازسازی کنند. گردش سرمایه به سمت بخش خصوصی رفت و سرمایه‌ریزی سکولار را در ایران پدید آورد. البته برخلاف اسمش، دولتی است و ۹۰ درصد رانت‌ها به جیب این سرمایه‌داری ریخته می‌شود. بخشی از این سرمایه‌داری خودبه‌خود باید به بدنه‌ی تکنوکرات بروکرات منتقل شود که عبارت است از طبقه‌ی متوسط مدرن ایران و لایه‌های فوقانی آن.

سؤال اینجاست که این بدنه چگونه تربیت شد؟ در دهه‌ی ۶۰ عبدالکریم سروش با گسترش علوم انسانی و تغییر نظام دانشگاهی دست به این کار زد. در واقع سروش با این کار، عده‌ای تکنوکرات بروکرات تربیت کرد که هسته‌ی مرکزی طبقه‌ی متوسط مدرنی را تشکیل دهند و از سال ۶۸ به بعد، مدل اقتصادی ایران را بسازند. در مرحله‌ی بعد، ترکیب این دو، یک نیروی سیاسی آلترناتیو در مقابل نظام ایجاد کرد. فرهنگ آن هم سکولار بود و مسائل دینی و مذهبی را مسخره می‌کرد.

با نگاهی به تاریخ ایران درمی‌یابیم از سال ۱۲۲۵ قمری که اولین هسته‌های روشن‌فکری و لژهای مخفی ماسونی توسط دولتمردان انگلیسی، جیمز موریو و سرجونز تأسیس شد تا سال ۵۷، روشن‌فکری ایران دو شاخه‌ی دینی و غیردینی با گرایش‌های متعدد داشت.

ضمن اینکه وزارت ارشاد و علوم با برنامه‌ریزی دقیق، ادبیات ضدآرمان‌گرا در دهه‌ی ۶۰، تئوری پردازی‌های لیبرالی و ترویج تفکر آیزایا برلین و پوپر و غیره در ایران را مکمل آن قرار داد. سپس یک سرمایه‌داری سکولار کاملاً قدرتمند پس از سال ۶۸ ظهور کرد

که آن‌ها را از نظر اقتصادی تأمین می‌کرد. روزنامه‌ی همشهری و ایران تأسیس شد تا تبدیل به ارگان مخصوص این جریان شود. در نهایت، حرکتی خزنده و مکمل برای پس گرفتن سیستم سیاسی رخ داد.

با نگاهی به تاریخ ایران در می‌یابیم از سال ۱۲۲۵ قمری که اولین هسته‌های روشن‌فکری و لژهای مخفی ماسونی توسط دولتمردان انگلیسی، جیمز موریو و سرجونز تأسیس شد تا سال ۵۷، روشن‌فکری ایران دو شاخه‌ی دینی و غیردینی با گرایش‌های متعدد داشت. در دهه‌ی ۶۰، نئولیبرالیسم در داخل و خارج در جریان روشن‌فکری رسوخ کرد و از سال ۶۸ پیوند آن‌ها نزدیک شده و آثارشان در اینجا ترجمه و منتشر می‌شود. شایگان و جهاننگلو به کشور می‌آیند و عطاءالله مهاجرانی به آن‌ها می‌پیوندد. از سال ۷۰ به بعد، نئولیبرالیسم تبدیل به ایدئولوژی اصلی این‌ها می‌شود. وزارت ارشاد در خدمت آن‌هاست؛ حلقه‌ی کیان، ماهنامه‌ی زنان، مجله‌ی ارغنون، انتشارات طرح نو و مجموعه‌ی آینه را تأسیس می‌کنند و رانت‌های ویژه برای بعضی از ناشران در نظر می‌گیرند.

جالب است که همه‌ی این افراد متعلق به یک حلقه و در دولت مهندس موسوی فعال بودند. در حقیقت، سرنخ همه‌ی آن‌ها در دولتمردان دولت موسوی به چشم می‌خورد. از طرفی، نیروهای انقلابی سردرگم و بی‌برنامه و دچار روزمرگی بودند. در نتیجه، انقلاب به جای اینکه اقتصاد عدالت‌محور ایجاد کند، نئولیبرالیسم اقتصادی ایجاد کرد. در عرصه‌ی فرهنگی نیز نقطه‌ی قوت انقلاب به نقطه‌ی ضعف آن تبدیل شد و بازی را به دست آن‌ها سپرد.

در مجموع، کلیت روشن‌فکری ایران زیر چتر نئولیبرالیسم قرار گرفت که پدیده‌ی بسیار عجیبی بود. در تاریخ روشن‌فکری ایران، از سال ۱۳۲۰ قمری، هرگز دیده نشده

روشن فکری زیر چتر یک ایدئولوژی به وحدت برسد. چپ‌ترین چپ و راست‌ترین راست همگی در نئولیبرالیسم به وحدت رسیدند. این اتفاق نظر بسیار پرمعنی است. در ابتدای انقلاب، به دلیل فضای مارکسیستی، سؤال همه این بود که مالکیت خصوصی باشد یا خیر. در صورتی که با نگاه به سیره‌ی حضرت رسول و حضرت علی، درمی‌یابیم اقتصاد اسلامی، ولایی است؛ یعنی مبنا در دست ولی است. در واقع اراده‌ی ولی باید در اقتصاد اسلامی گسترش پیدا کند. پس ما باید به سمت ساختن یک اقتصاد دوران گذار شبیه به اقتصاد اسلامی حرکت کنیم. این اقتصاد باید به قول شهید آوینی، نظر به باطن مدینه‌النبی داشته باشد.

گام دوم اینکه باید دست به اصلاحات اقتصادی عدالت‌طلبانه بزنیم، حتی به صورت محدود. وقتی سرمایه‌ی بزرگ را محدود می‌کنیم، باید آن را به بخش دیگری بسپاریم. می‌توانیم این سرمایه را به طبقه‌ی فرودست جامعه دهیم و با این کار، ضریب امنیت نظام را افزایش دهیم، زیرا بخشی از لایه‌های جامعه که آمادگی فرهنگی دارند، با نظام همراه و همدل خواهند شد.

در این قدم، می‌توانیم از بسیاری از مدل‌های استراتژیک، مثل خانه‌سازی، دادن امکانات ویژه و غیره بهره ببریم که در کشورهای مختلف نتیجه داده است. به این ترتیب، بخشی از اقشار فرودست جامعه به نظام نزدیک شده و ضریب امنیت نظام بالا می‌رود. به علاوه، قدرت سرمایه‌ی نئولیبرال سکولار کاملاً کاهش می‌یابد. این حرکات طوفانی از مقاومت‌های سیاسی و فرهنگی جریان نئولیبرال را موجب خواهد شد.

در مرحله‌ی سوم، گام مکمل این است که آرایش فرهنگی جامعه را عوض کنیم. در حال حاضر، آرایش فرهنگی کشور در بازار مطبوعات، نشر و فضای دانشگاهی به نفع جریان لیبرال است. حتی در زمان دکتر احمدی‌نژاد هم این روال حاکم بود.

متأسفانه برنامه‌ریزان به دلیل بی‌تدبیری، زمانی که وزارت ارشاد را در اختیار داشتند، نتوانستند کاری از پیش ببرند. در حال حاضر، رسانه، سینما، تئاتر و دانشگاه‌ها کاملاً در دست آن‌هاست. اصلاً به نظر نمی‌رسد ما در یک جامعه‌ی اسلامی زندگی می‌کنیم و صدای ما بسیار ضعیف است.

تغییر آرایش فعلی نیاز به برنامه‌ریزی استراتژیک دارد و متولی آن وزارت ارشاد

است. این وزارتخانه در دوره‌ی دوم ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد، عملکرد بسیار ضعیفی داشت و در دوره‌ی اول هم متأسفانه هیچ کاری صورت نگرفت. سؤال اینجاست که در حال حاضر (با توجه به وضعیت وزارت ارشاد کنونی) باید چه کنیم؟ به نظرم، ما باید حلقه‌های مستقل از وزارت ارشاد را در حوزه‌های مختلف اندیشه‌ای، مطبوعاتی و انتشاراتی پرورش دهیم. مثلاً اگر امروز پنجاه انتشارات وجود دارند که تاخت‌وتاز می‌کنند، ما حداقل سی انتشارات بسازیم و با این کار توازن موجود

ما حداقل می‌توانیم ده اندیشکده‌ی مانند شما، پنج روزنامه‌ی جدی و چند نشریه تئوریک داشته باشیم. اما مدیری که این موضوع را بفهمد متأسفانه وجود ندارد.

را تغییر دهیم. یکی از مشکلات فعلی ما این است که محتوای شبه‌مدرن وجود دارد و مردم را آزار می‌دهد، اما ظاهری اسلامی دارد و رسانه‌های روشن‌فکرانه همه‌ی مشکلات را به گردن اسلام می‌اندازند. مشکلات امروز ما مثل معماری، روابط انسان‌ها، کج‌روی‌های اجتماعی، تورم و غیره نتیجه‌ی غرب‌زدگی شبه‌مدرن شدن دویست‌ساله‌ی ماست.

به لطف خدا و پتانسیل بالای مذهبی مردم ایران، هرگاه ما مسئله‌ای را مطرح می‌کنیم، بازتاب فوق‌العاده‌ای از مردم می‌گیریم. گویی مخاطب وجود داشته، اما محصول مطلوب خود را پیدا نکرده بوده است. باید اندیشکده‌ها، پژوهشکده‌ها، نشریات، هفته‌نامه‌ها،

ماهنامه‌ها و روزنامه‌ها تأسیس شوند. بنده بر این باورم برای این کار، نیروی انسانی کافی وجود دارد؛ اما مدیریتی که این کار را بفهمد وجود ندارد. ما حداقل می‌توانیم ده اندیشکده‌ی مانند شما، پنج روزنامه‌ی جدی و چند نشریه تئوریک داشته باشیم. اما مدیری که این موضوع را بفهمد متأسفانه وجود ندارد. فهم مدیر ما از کار، برگزاری سمینار، همایش، پارچه‌نویسی و ایجاد سروصداست.

حضور فعالانه‌ی ماست که می‌تواند ماجرا را تغییر دهد و تأثیرگذاری نظام را در وزارت ارشاد و علوم بالا برد. به عبارتی، اگر فضا در پایین جامعه عوض شود، خودبه‌خود ارگان‌های دیگر نیز به فکر فرومی‌روند. این صدا اگر نتواند وزارتخانه را در اختیار ما قرار دهد، حداقل از میزان حرکت آن کم خواهد کرد.

این تصمیم‌گیری‌ها نیاز به مدیریت قدرتمند دارد. در مجموع، اگر بتوانیم توازن قوا را در سیستم فرهنگی و اقتصادی دگرگون کنیم، زمینه برای به انزوا کشیدن جریان نئولیبرال درون حاکمیت فراهم می‌شود؛ چراکه یک جریان نئولیبرال همیشه آویزان حاکمیت بوده و به هیچ نحو قصد کناره‌گیری را ندارد که جریان «حزب منحله‌ی مشارکت» نمونه‌ی اعلا‌ی آن است.

در اصل، در نظام اسلامی، اراده‌ی ولی باید در تمام سطوح متجلی باشد؛ اما واقعیت ماجرا این است که در جامعه‌ی ما این‌گونه نیست. هسته‌های مقاومت فراوانی در مقابل اراده‌ی ایشان وجود دارند که به‌صورت پنهانی فعالیت می‌کنند؛ یعنی به زبان آن را تحسین می‌کنند، ولی در عمل نمی‌گذارند اجرایی شود.

راه‌حل این است که نئولیبرالیسم موجود را در بدنه‌ی سیاسی ایزوله کرده و کنار بگذاریم. این کار تنها زمانی محقق خواهد شد که این جریان پشتوانه‌ی مالی و بلندگوهای فرهنگی خود را از دست بدهد. تا این جریان بازی را در فرهنگ و اقتصاد برده باشد

نمی‌توان توقع داشت که بشود در سیاست این جریان را به انزوا کشاند. به نظر بنده، باید یک قرارگاه فرهنگی تأسیس کنیم که چند وظیفه را بر عهده بگیرد. یکی از وظایف آن این است که نسبت ما را با رسانه و صدا و سیما تعیین کند. این یک کار تئوریک جدی است. باید بدانیم چگونه از رادیو و تلویزیون استفاده کرده و قدرت کدام را بیشتر کنیم. باید به این نکته فکر کنیم که محتوای آن چه باشد، کدام شبکه‌ی خانگی را بسازیم و چه مقدار از باری را که صدا و سیما نمی‌تواند به دوش بکشد، در سینما بیان کنیم.

ما متأسفانه به این نکات توجه نکردیم. تصور ما این بود که مشکل از سیستم نیست، بلکه افراد مشکل دارند و اگر به جای یک مدیر غیرمذهبی، یک فرد بسیار متدین را جایگزین کنیم، مشکلات حل می‌شود. در حال حاضر، متوجه شده‌ایم مسئله افراد نبوده‌اند، بلکه ساختارها اشکال داشته‌اند. دنیای مدرن و فرم‌اسیون غرب‌زده‌ی شبه‌مدرن را نمی‌شناختیم. نمی‌دانستیم اگر مدل اقتصادی سرمایه‌داری را بر عهده‌ی کارشناسان نئولیبرال بگذاریم، چه نتایجی به بار می‌آورد. بنابراین آن‌ها توانستند نیروهای خود را بازسازی کنند.

ما هیچ‌گاه سیستمی در تراز انقلاب نساختم تا توقع ظهور انسان‌های تراز انقلاب را داشته باشیم. واقعیت این است که از ابتدا، حتی در وجه سیاسی نیز به صورت کامل اسلامی نشدیم.

البته بنده معتقدم در آن زمان، اقتدار امام و شرایط به نحوی بود که می‌توانستیم نظام سیاسی اسلام را به صورت کامل محقق کنیم. در این صورت، امروز برای ما مشکل ایجاد

از همان ابتدا، این تلقی که جمهوری فرم است و اسلام محتوا، غلط بود. جمهوری یک ماهیت است و اقتضائات مخصوص به خود را دارد

نمی‌شد و اراده‌ی سیاسی ولی فقیه به راحتی تحت شعاع قرار نمی‌گرفت.

از همان ابتدا، این تلقی که جمهوری فرم است و اسلام محتوا، غلط بود. جمهوری یک ماهیت است و اقتضائات مخصوص به خود را دارد. مدلی که مقام معظم رهبری در سفر به کردستان مطرح کردند، بسیار عالی است و می‌تواند نقش منفی «جمهوری» را خنثی کند. امروز پس از سی سال، فقدان تفکر موجب شد هیچ سیستم اسلامی را جایگزین سیستم‌های موجود نکنیم.

طبیعی است که از دل این سیستم شبه‌مدرن، هیچ انسان اسلامی به وجود نمی‌آید. مطهری‌ها و بهشتی‌ها استثناء بودند. وقوع انقلاب هم به این معنی نبود که همه‌ی مردم در سطح مطهری‌ها بودند. آن مردم، انسان‌های شبه‌مدرنی بودند که از دست شبه‌مدرنیته به ستوه آمده بودند.

یکی از مشکلات
فعلی ما این
است که محتوای
شبه‌مدرن وجود
دارد و مردم را
آزار می‌دهد، اما
ظاهری اسلامی
دارد و رسانه‌های
روشن‌فکرانه
همه‌ی مشکلات
را به گردن اسلام
می‌اندازند.

یکی از مشکلات فعلی ما این است که محتوای شبه‌مدرن وجود دارد و مردم را آزار می‌دهد، اما ظاهری اسلامی دارد و رسانه‌های روشن‌فکرانه همه‌ی مشکلات را به گردن اسلام

می‌اندازند. مشکلات امروز ما مثل معماری، روابط انسان‌ها، کج‌روی‌های اجتماعی، تورم و غیره نتیجه‌ی غرب‌زدگی شبه‌مدرن شدن دویست‌ساله‌ی ماست. مسئول اصلی آن نیز کسانی هستند که این غرب‌زدگی شبه‌مدرن را بعد از انقلاب بازسازی کردند. متأسفانه ویژگی آن این است که در رأس نظام ما، اسلام وجود دارد و این عده تمام مشکلات را

به حساب اسلام می‌گذارند.

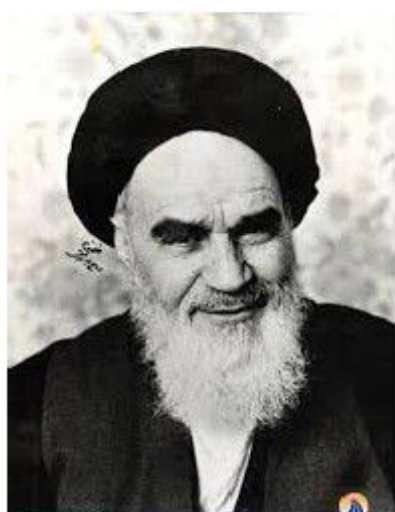
ما امروز در میدان جنگ هستیم و باید یک قرارگاه فرهنگی جنگ نرم، زیر نظر مستقیم رهبری انقلاب تشکیل دهیم. به‌علاوه، باید هوشمندترین نیروی فرهنگی در رأس آن باشد تا بتواند با تمام نیروهای طیف انقلاب و معتقد به ولایت، شرایط را مهیا کند، استراتژی فرهنگی کشور را تغییر دهد و رسانه را در دست بگیرد.



انقلاب اسلامی و جهانی دیگر

گفتاری از دکتر حسین رحیم پور ازغدی





وقتی خاطرات شخصی سرکارخانم طباطبایی را که مشاهدات ایشان در بیت امام(ره) بوده است می-شنیدم با خودم فکر میکردم که نسل ما، در درجهی اول به خاطر همین ویژگی های امام(ره) بود که به او ایمان آوردیم و به فرمان او وارد آتش شدیم. همزمان با ایشان فقها، فیلسوفان و متکلمان بسیاری بودند، حتی عارفانی که در عرفان نظری مراتبی بالا داشتند.

سیاسیون و انقلابیون هم کم نبودند، آنهایی که علیه دستگاه شاه حرف های رادیکال و تندی هم می زدند و حتی به کارهای چریکی دعوت می کردند. ولی نسل ما به هیچ کدام از آنها ایمان نیاورد، اگرچه ممکن بود به همه ی آنها احترام بگذارد.

جسته و گریخته مطالبی به گوش نسل ما می رسید. بسیاری از برادرانمان امام(ره) را هیچگاه از نزدیک ندیده بودند ولی به گونه ای عمل می کردند که گویی شب و روز با امام(ره) بوده اند. لزومی هم ندارد که بعضی انسان ها را از نزدیک ببینیم، آنچه باید دید خصلت های بزرگ انسانی است. امام(ره) در نامه نگاری و حتی به تعارف، خلاف واقع نمی نوشت. فرضا نمی نوشت من همیشه به یاد شما هستم و می گفت من گاهی به یاد شما هستم. آنچه برای ما مهم بود همین بود که فردی بچه های نسل ما فرمان جهاد و شهادت می دهد که جان انسان و حتی کوچک ترین حریم و عادی ترین آدمها برای وی مهم و مقدس است، کسی با ما حرف می زند که نه تنها بر تخیل خود بلکه بر تفکر خویش نیز مسلط است.

البته افراد فقیه و عالمی هم داشتیم که بدون این که مجاهد باشند تقیه می کردند. چون تقیه مخصوص مجاهدین است نه قاعدین. این افراد مجاهد نبودند ولی تقیه هم می کردند. برای دین و برای مفاهیمی که از آن حمایت می کنند نه حتی یک سیلی

خوردند و نه حاضر شدند بخورند. هیچ نسلی هم به فرمان این طور افراد به استقبال مرگ و شهادت نرفته و نمی رود. مردم به فرمان کسی بچه های شان روانه می کنند که به حرفی که می گوید اعتقاد دارد و دنبال هیچ چیز برای خود در این دنیا نیست. این برجسته ترین محور شخصیت امام(ره) بود.

آن چهره ای که از امام(ره) و انقلاب در بیش از ۲ دهه دنیا تبلیغ می شود چهره ی حقیقی ایشان نیست. اگر امام(ره) وارد عرصه ی سیاست، جهاد و شهادت شدند از نقطه عزیمت عرفان ایشان بود. ولی چهره ای که از امام(ره) و انقلاب او با عنوان بنیادگرایی دینی ترسیم کرده اند تصویری فئاتیک، متعصب، خشن، تروریست، جذم اندیش، تمدن سوز، آزادی ستیز و ضددموکراسی است. به این منظور که جلوی موج عظیم انقلاب امام(ره) را در سطح جهان اسلام و کل دنیای بشری بگیرند و البته نخواهند نتوانست.

چنان چه به برخی
تعابیری که برای نهضت
امام(ره) به کار بردند
نظری بیفکنیم دریافت
می کنیم که از لحاظ
تئوریک این مفاهیم یک
به یک شکست خورد.

چرا که بشریت می فهمد و می داند که خشونت و تعصب واقعی و استکبار حقیقی در کدام طرف است. نام هایی که بر انقلاب امام(ره) گذاشتند همچون رادیکالیزم مذهبی، بنیادگرایی اسلامی و دینی، تروریسم بین المللی و تعابیری این چنین تا راحت تر بتوانند جنبش مقاومت اسلامی و ملت ما را سرکوب، اعدام، شکنجه و تخریب کنند. اکنون بعد از دو دهه و نیم نتوانستند این موج را متوقف کنند، موج کوچکی که از حلقه هایی محدود در

ایران آغاز شد و امروز در کجای دنیا است که ایجاد موج های جدید نکرده باشد.

زمانی که در واشنگتن بین کاخ سفید و کنگره، بزرگترین تجمع تاریخ آمریکا با بیش از یک میلیون آمریکایی در اعتراض به ایجاد ممانعت نسبت به تحصیل زنان با حجاب

صورت می گیرند نشان می دهد که پروژه متوقف کردن نهضت امام(ره) شکست خورده است صدایی که قرار بود خفه شود به اقصی نقاط عالم رسید. چنان چه به برخی تعبیری که برای نهضت امام(ره) به کار بردند نظری بیفکنیم دریافت می کنیم که از لحاظ تئوریک این مفاهیم یک به یک شکست خورد. البته در این جا منظور توطئه های سیاسی و اقتصادی و نظامی نیست بلکه توطئه های تئوریک و نظری است که علیه انقلاب صورت گرفته است.

ابتدا در مباحث روشنفکری و تئوریک در غرب و بعد هم ترجمه ی آن آثار در کشورهای اسلامی و ایران عنوان کردند که اساسا انقلاب دینی ترکیب نامفهوم است. چرا که انقلاب مفهومی مدرن به معنای نفی، نقد، براندازی سیستم موجود و اعتراضی به وضع موجود است و هیچ کدام از این مفاهیم، مفهومی سنتی نیستند، در حالی که دین متعلق به سنت است و لذا انقلاب دینی ترکیبی نامفهوم است. دین و سنت معتقد به توجیه وضع موجود و ذاتا محافظه کار است، اما انقلاب به نفی وضع موجود می پردازد. تمام این اعتقادات به خاطره ی تاریخی که خود غربی ها از دین و سنت دارند مستند بود. چون دین، مذهب و سنتی که در غرب و اروپا بوده است آمیخته با یک نوع محافظه کاری و ضد تغییر و تحول و ضد نفی و نقد است و به مفهوم توجیه وضع موجود و به عنوان معیشت مذهبی و الهی تغییر معنا داد. آنها حتی انقلاب و اعتراض را جزو مفاهیم مدرن می شمارند در حالی که در فرهنگ اسلامی و شیعی و فرهنگ امام(ره)، حق انقلاب، اعتراض، مقاومت، نفی و نقد و براندازی حکومت جائز و ظالم، یک حق اصیل و ریشه دار دینی است.

بعد نظری ی دیگری متولد شد که بعضی از متفکران برجسته پست مدرن مانند فوکو مطرح کردند. فوکو گفت که انقلاب دینی که امام(ره) کرده است و در حال گسترش

است اولین گام برای رسیدن به جهان پست مدرن بود. یعنی انقلاب امام(ره) اولین انقلاب پست مدرن بود.

تئوری دیگری که در برابر انقلاب دینی پیش گرفته شد این بود که فرضا انقلابی دینی حادث شد و مرز سنت را در هم شکست و به تعبیری حتی یک «مقدسه ی پست مدرن» بود. مساله بعدی این است که چه گونه می توان یک انقلاب را مهار کرد و نظریه ی رایج لیبرالی مطرح شد که انقلابها مضرند و باید به اصلاح بیندیشیم.

اصلاح و اصلاحات (Reformation) جایگزین انقلاب (REVOLUTION) شود که یک تئوری کاملاً محافظه کارانه بود و توسط نظریه پردازان نئولیبرال علیه انقلاب امام(ره) مطرح گردید. هدف این بود که کاری شود که انقلاب دینی امام(ره) و به تعبیر آنها بنیادگرایی دینی در سطح کشورهای اسلامی و محافل روشنفکری آنها در جهان اسلام گسترش پیدا نکند. راه کاری که اتخاذ شد چند بخش داشت. در ابتدا لازم بود گفته شود انقلاب اساساً مضر است و یک نوع بیماری است. به حکومت هایی که وابسته به غرب هستند و برخی کشورهای اسلامی توصیه کردند که مقداری فضای باز بدهند و اصلاحات کنند، به شرط آنکه جریانات دینی، مردمی و طبقات پایین انقلاب نکنند. به عبارتی ایده اصلاحات و رفرم طرحی برای مهار انقلاب بود که شاه در سالهای دهه ۴۰ - ۵۰ تحت عنوان اصلاحات و انقلاب سفید شاه و ملت طرح کرد و طرحی آمریکایی بود. همان تئوری امروز دوباره مطرح شده است.

طرح خاورمیانه بزرگ تر که امروز آمریکا مطرح کرده است با این هدف که کشورهای اسلامی لازم است با انجام اصلاحاتی، کمی دموکراتیک شوند. این دقیقاً طرحی است که بعضی معتقدند باعث شد انقلاب ۱۵ خرداد امام(ره) به تعویق بیفتد. البته این در حد یک اظهار نظر است. امروز این تئوری را در سطح کلان استفاده می کنند و به

رژیم های وابسته به خود توصیه می کنند که برای جلوگیری از انقلاب دینی، مقداری اصلاحات کنترل شده ی سیاسی و اقتصادی انجام دهند و برای بقای خود یک سری دموکراسی های محدود ایجاد نمایند. چرا که انقلاب امام(ره) کل کشورهای خاورمیانه را تحت تاثیر معرفتی خود و در معرض انقلاب قرار داده است.

برای آنها بسیار غیرعادی است که شعارهایی که بیست سال پیش تنها در ایران داده شده بود، امروز در ده ها کشور سر داده می شود. روزگاری پرچم آمریکا فقط در ایران به آتش کشیده می شد و امروز - در خلال جنگ های اخیر- در بیش از هشتاد کشور دنیا و حتی در داخل خود آمریکا، پرچم این کشور به آتش کشیده می شود. این به معنای این است که آتشفشان انقلاب نه تنها مهار نشد بلکه گسترش پیدا کرد. طرح خاورمیانه بزرگ تر نیز در راستای جلوگیری از انقلابات در کشورهای اسلامی در دستور کار قرار گرفته است.

مساله صدور انقلاب که یکی از محکمتات تفکر امام(ره) می باشد در رسانه های گروهی دنیا و بعضا در کشور خودمان، متأسفانه به عنوان نکته ای منفی در کارنامه و افکار امام(ره) مطرح می گردد. چندین بار امام(ره) خود صریحا گفتند که منظور از صدور انقلاب، لشکرکشی، بمب گذاری و کشتن انسان های بی گناه نیست. اساسا صدور انقلاب مقوله ای نظامی نیست و توان و عقیده آن را هم نداریم. حتی در خود ایران نیز از طریق نظامی انقلاب نشد. امام(ره) معتقد نبود که با بمب گذاری و فعالیت های چریکی می توان رژیم شاه را سرنگون کرد. ایشان اعتقاد داشتند که راه انقلاب، بیداری و اتحاد مردم، رشد آگاهی های اجتماعی و فداکاری است. البته در شرایطی اگر لازم باشد می توان دست به سلاح و اجبار برد. یعنی ابایی از جهاد مسلحانه نداریم و در شرایط خاص این مساله جزء محکمتات شریعت ما است. اما مسیر انقلاب های مردمی

و اجتماعی ایجاد آگاهی، اراده و عزم مردمی است.

زمانی که انقلاب ما در ایران به این شکل و بدون استفاده از سلاح به پیروزی رسیده است چه طور منظور امام(ره) از صدور انقلاب ترویج و خشونت است؟ البته عده ای توقع دارند مردان و زنان مسلمان را بکشند، مثله و شکنجه کنند، بمباران کنند ولی مسلمانان دست بر اسلحه نبرند و اگر زمانی چنین اتفاقی بیفتد خشونت نام می گیرد.

در حالی که جنایاتی که در زندان های ابوغریب و گوانتانامو و فلسطین اشغالی صورت می گیرد و قبل از انقلاب در زندان های ایران و بسیاری از رژیم های وابسته به غرب صورت می گرفت و اکنون نیز اتفاق می افتد خشونت نام نمی گیرد. از داخل زندان ابوغریب، از زنان مسلمان عراقی نامه هایی رسیده است و برخی روزنامه ها نیز چاپ کرده اند که انسان طاقت نمی آورد تا آخر این نامه ها را بخواند. آنها در این نامه ها در خاست می کنند که این زندانها را بر سر ما و آمریکایی ها خراب کنید که هیچ کدام از ما زنده بیرون نیاییم.

این مساله را صدور دموکراسی و حقوق بشر می خوانند اما دفاع ملی را ترور و خشونت بر می شمارند و این گفتمانی است که در حال ترویج است.

امام(ره) مکررا در بیانات شان عنوان کردند که مراد از صدور انقلاب، رساندن پیام انقلاب و دعوت از ملت ها به قیام علیه استبداد و

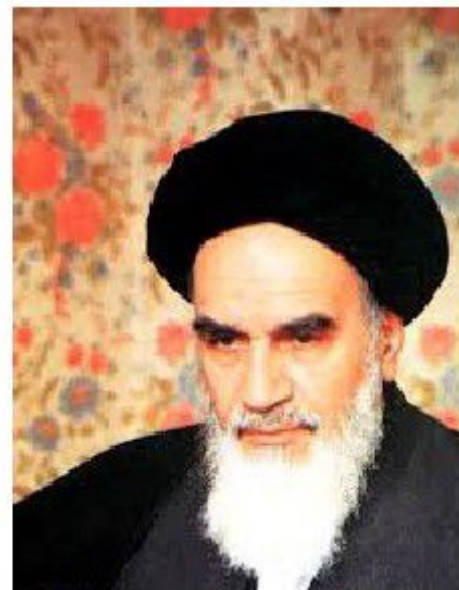
استعمار است. ایشان در زمان حیات شان فرمودند که انقلاب صادر شده است و انقلاب های بزرگ خود صادر می شوند و به صادرکننده نیازی ندارند.

سومین انقلاب بزرگ معاصر، انقلاب اسلامی ایران است که به اقرار نظریه پردازان غربی، انقلاب ایران از آن دو انقلاب چند برابر مرد می توانست و در عین حال با حداکثر پرهیز از خشونت نسبت به آن دو انقلاب، که قبل و بعد از پیروزی شان مملو از خشونت بودند، هر گاه که انقلاب ایران دست به اسلحه برد خشونت دفاعی بود.

در دوره ی مدرن سه انقلاب بزرگ شناسایی شده اند و بقیه انقلاب ها و جنبش های اجتماعی زیر مجموعه این سه هستند. انقلاب فرانسه که تئوری آن در انگلستان پرورده شد در فرانسه به ایدئولوژی و انقلاب تبدیل شد و بعد در آمریکا نظام سازی کرد. دیگری انقلاب اکتبر روسیه است. انقلابی کمونیستی که تئوری آن در اروپا و آلمان پرورده شد و در روسیه تبدیل به ایدئولوژی و حکومت شد و در کل دنیا از کوبا تا چین، چه به روش کودتا، جنگ و اشغال گری و چه به روش مسالمت آمیز گسترش پیدا کرد. سومین انقلاب بزرگ معاصر، انقلاب اسلامی ایران است که به اقرار نظریه پردازان غربی، انقلاب ایران از آن دو انقلاب چند برابر مردمی توانست و در عین حال با حداکثر پرهیز از خشونت نسبت به آن دو انقلاب، که قبل و بعد از پیروزی شان مملو از خشونت بودند، هر گاه که انقلاب ایران دست به اسلحه برد خشونت دفاعی بود.

امروز انقلابی که در اینجا به عرصه عمومی وارد شد از آمریکا، اروپا، خاور دور، مالزی و اندونزی و فیلیپین تا خاورمیانه، افغانستان، عراق و شمال آفریقا گسترش پیدا کرده است. پیش از انقلاب در جهان اسلام معدود زنانِ مسلمانِ صاحب اندیشه یافت می شد، در حالی که امروز صدها و هزاران زن متفکر، با فضیلت، اندیشمند، صاحب فکر و صاحب حکم حاضر و فعال هستند و هنگامی که آثار، مقالات و بیانات این زنان با فضیلت و صاحب اندیشه را می خوانیم و می شنویم، افتخار می کنیم و این وضعیت به هیچ وجه با دوران قبل از انقلاب قابل مقایسه نیست.

بنابراین انقلاب امام (ره) صادر شد و احتیاج به صادر کردن از ناحیه فردی خاص ندارد. این صدور از نوع نظامی گری و تروریسم هم نبود. امروز مفهوم مداخله در امور داخلی دیگران بی معنا شده است. امام (ره) فرمود اینها مردم من و شما نیستند، اینها بندگان خدا هستند و مفاهیم اسلامی مفاهیم جهان شمول و بشری است. هیچ مرزی نمی



تواند جلوی حقیقت را بگیرد و اساسا بین انسان ها هیچ مرز حقیقی وجود ندارد.

برخی با طرح مفاهیم دولت - ملت (Nation-State) و ملی گرایی از امام(ره) می خواستند که برخی حرف ها را نزنند چرا که به مفهوم مداخله در امور داخلی دیگران است. امروز با طرح موضوع جهانی سازی، عنوان می کنند

که جهانی سازی یعنی جهان آمریکا و دیگر ایده و مفاهیم ملی گرایی را محترم نمی دانند. لذا می گویند جهان، بی مرز و ارزش ها و منافع ما هم جهانی است. اما حرکت انقلابی و دفاعی امام(ره) با مباحث ملی گرایی مواجه می شد و البته نشان داد که چه میزان بی تاثیر است.

امروز بنیادگرایی دینی کُدی ثابت شده است و هر جا بخواهند نهضت مقاومت اسلامی را در کشورهای اسلامی و نهضت هویت طلبی اقلیت های مسلمان را در کشورهای غیراسلامی (اروپا و آمریکا) سرکوب کنند، تحت عنوان بنیادگرایی و این که این افراد بالقوه تروریست هستند با آنها برخورد می کنند، چرا که هر مظلومی به طور بالقوه یک فریادگری است. لذا در کل دنیا یک نظام پلیسی - اطلاعاتی ایجاد کرده اند و عنوان می کنند به هر کس شک کردیم حق داریم وی را دستگیر و با او برخورد کنیم.

براستی بنیادگرایی چیست؟ آیا به مفهوم خشونت و تعصب است؟ به نظر می رسد وقتی در بعضی حوزه های خاص، به عنوان مثال نسبت به مساله دولت، حکومت، آزادی، حقوق بشر، مسئولیت بشر و به خصوص در حوزه ی اقتصاد و سیاست و حقوق و فرهنگ عمومی حساسیت نشان داده شود و این حساسیت مطابق میل آنها نباشد، از آن لحظه آن را بنیادگرایی می نامند. چرا که این مساله همچون مذهب و سنت نیست

که بتوان با آن مدارا نمود و به تدریج آن را به حاشیه برد تا در روند سکولاریزاسیون از بین برود، بلکه از نگاه آنها رویکردی خطرناک است که باید سرکوب شود. لذا زمانی که مفاهیم دینی مرزشان را با مفاهیم غیردینی و شکاکیت و نسبی گرایی روشن می کنند و مذهب از حالت شخصی خارج شده و وارد حریم عمومی می شود و راجع به مناسبات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی موضع می گیرد و یا به عبارتی زمانی که پای شریعت در عرصه و امور عمومی (PUBLIC) باز می شود، آنها مشاهده می کنند که آن دین بی ضرر برای قدرت های اقتصادی و سیاسی دنیا، ناگهان به دین فعالی تبدیل شده است که در مقابل ایدئولوژی های غربی علامت سوال می گذارد و از آنها سوالات جدی می پرسد.

لذا از این زمان به بعد آن دین خطرناک است و سنتی است که ایدئولوژی شده است و به نام بنیادگرایی سرکوب می شود. گفته می شود در حوزه ی نظر جذمی و در حوزه ی عمل خشن است. جذمیت نظری و خشونت عملی دو برچسبی است که به امام(ره) و انقلاب ایشان که در شاخه های شیعه و سنی در سطح دنیا گسترش پیدا می کند زده می شود تا بدین شکل جلوی گسترش آن را بگیرند. بنابراین تا زمانی که اخلاق و مذهب امری شخصی باشند برای مافیای ثروت و رسانه ضرری ندارند و در قالب محافظه کاری و سنت تعریف و تحمل می شوند، اما چنانچه اخلاق و عقاید، به عمل اجتماعی، شریعت و قانون اجتماعی ترجمه شوند بلافاصله در نظر آنها خطرناک می شود و صفات جذم گرا، خشونت طلب و تروریست می گیرد. گفته می شود این ایدئولوژی و دین، سیاسی است نه معنوی و سیاست را از معنویت تفکیک می کنند و به بهانه ی منحرف و تفرقه انداز بودن، سرکوب می -شود.

چرا که آموزه های حکومتی دین در عرصه سیاست، اقتصاد و حقوق مدنی، سراسر

دعوت به عدالت-خواهی، آزادی خواهی، استعمارستیزی و استبدادستیزی است و از نظر آنها همه ی این مفاهیم خطرناک هستند. اما چون با نام دین و معنویت امکان سرکوب کردن آن وجود ندارد، نامش را عوض می کنند می گویند این دیگر دین نیست بلکه ایدئولوژی، رادیکالیزم و بنیادگرایی است و با این عناوین به سرکوب آن می پردازند.

لذا در نظر آنان، ارزش های شخصی نباید به دکترین اجتماعی و سیاسی و یا به مواضع اقتصادی، حقوقی، آموزشی و عمومی تبدیل شوند. دین و سنتی را تحمل می کنند که محافظه کار باشد و علاقه مند هستند که انسان های مذهبی همه محافظه کار باشند و بخش مهمی از شریعت با اجتهاد و نه شریعت متجرانه را کنار بگذارند.

در نظر آنها دین نباید ادعای اجتماعی داشته باشد و همیشه قابل تاویل و تعریف باشد. جایگزین کردن تجربه معنوی و شخصی دینی به جای کل دین، طرح اسلام معنوی و شخصی در برابر اسلام سیاسی و بعبارتی تفکیک معنویت از سیاست در همین راستا صورت می گیرد. لذا دو جریان را در جهان اسلام تشویق و حمایت می کنند. یکی جریانی که تحجر، تعصب، خشونت و جهل از درون آن بیرون آید و بتوان آن را به دین نسبت داد. این اسلام را به عنوان اسلام دوره ی انتقالی و برای آماده سازی افکار عمومی علم می کنند تا بدین وسیله با اصل نهضت اسلامی برخورد کنند که اینها همه این طور هستند. بدیل و آلترناتیوی هم که برای این نوع اسلام طرح می نمایند اسلام تاویل شده ای است که هر قرائتی ولو سکولار بتوان از آن ارائه داد و این جیان دومی است که از حمایت آنها برخوردار است.

بنیادگرایی، تعصب و خشونت، متن گرایی، اصالت خواهی و بازگشت به اصول، عناوینی تبلیغاتی است که برای مقابله با انقلاب امام(ره) طرح شده است. در این مسیر می بایست از نظر تئوریک مشروعیت این تفکر زیر سوال برود. لذا اول در عرصه متافیزیکی



به آن حمله می کنند و سپس در عرصه فیزیکی که شواهد آن قابل رویت است.

اصطلاح بنیادگرایی در اوایل قرن بیستم در طی نزاع های داخلی پروتستان ها راجع به اصالت رجوع به متن مقدس در غرب ایجاد شد. پروتستان ها تفوق کلیسا

را نفی کردند و عنوان نمودند که قرائت رسمی کاتولیک را نمی پذیرند و هر قرائتی از انجیل پذیرفته است. بعد با تشت انبوه فرقه های پروتستان مواجه شدند و دوباره ضرورت متن محوری و مرجعیت متن و حتی تفسیر و قرائت رسمی از متن را مطرح کردند که به **FUNDAMENTALISM** یا اصول گرایی تعبیر شد و امروز همین مفهوم را تعمیم داده اند.

چندی پیش در سمیناری که در دانشگاه تورنتو در کانادا برگزار شده بود. از پروفیسوری که از تئوریسین های یکی از فرقه های پروتستان و صاحب تالیف و کرسی استادی بود، دو سوال کردم که برای هیچ کدام جوابی نداشت و منصفانه گفتم ما برای این سوالات جوابی نداریم و باید بیشتر فکر کنیم. این فرقه ضد خشونت و ضد قرائت رسمی از دین بودند و حتی به خشونت دفاعی نیز معتقد نبودند. از ایشان پرسیدم اگر یکی از فرقه های شما مدعی شود که جزء فرقه ی شما است ولی طرفدار خشونت؛ یعنی این قرائت را از مبانی شما ارائه دهد، این مساله چه گونه از خود نفی می کنید؟ اگر قرائت و مرجعیت رسمی ندارید چگونه این امر را نفی می کنید؟ ایشان عنوان نمود راجع به این مساله تا به حال فکر نکرده ام. سوال دوم این بود که وقتی در جنگ جهانی دوم، فاشیست ها و هیتلری ها فرانسه را گرفتند مقاومت پارتی زن های فرانسوی علیه ارتش نازی ها و فاشیست ها را مشروع می دانید یا نه؟ چگونه مقاومت چریک های فرانسوی در برابر

فاشیست ها مشروع است اما مقاومت چریک های مسلمان در کشورهای اسلامی در برابر اشغال گری غربی ها تروریزم نام می گیرد! فرق فلسفی اینها چیست؟ اگر دفاع از



خود برای فرانسوی ها مشروع است چرا برای فلسطینی ها، لبنانی ها، افغانی ها و عراقی ها مشروع نباشد؟ برای این سوال نیز جوابی نداشتند. بحث اصول گرایی با تعمیم یک نمونه ی غلط پروتستان ها به کشورهای اسلامی بوجود آمده است

. حال فرق فاشیست ها و لیبرالیست ها در این سرکوبگری ها چیست؟ فرق فلسفی کوره های آدم سوزی هیتلر با زندان ابوغریب یا گوانتانامو و زندان های فلسطینی چیست؟ چنانچه در حال حاضر شرایط جهان اسلام را با صدر اسلام مقایسه کنیم، وضعیت بعضی از کشورهای اسلامی مانند سال های آخر مکه و شعب ابی طالب است و شرایط در بعضی دیگر هم چون اوایل مدینه است. چند صد سال است که مسلمان کشی از کشمیر، چین، افغانستان تا عراق، فلسطین، لبنان و بوسنی جزء تفریحات غربی ها است. انقلاب امام(ره) به دنیا اعلام کرد که دوره ی تحقیر و اهانت به ما تمام شده است و از این به بعد ما هویت اسلامی داریم و بر آن ایستادگی می-کنیم و فرمود بکشید ما را، زنده تر می شویم، ما را شکنجه و تکه تکه کنید ولی گمان نکنید این نهضت تمام می شود. لذا ریشه های بنیادگرایی، اسلام سیاسی و تز مقاومت اسلامی با ماهیت دینی در انقلاب ایران است.

انسان های بزرگ جهان را به مخالفان و موافقان خویش تقسیم می کنند و این

گفتارهایی پیرامون انقلاب اسلامی

خصوصیت انسان های بزرگ است چه این افراد در جبهه ی حق باشند و چه باطل، نمی توان آنها را نادیده گرفت. اینان بشر را به مخالفان و موافقان خود و تاریخ را به ما قبل و مابعد خویش تقسیم می کنند. بعد از انقلاب امام(ره) تاریخ به دوره ی ما قبل انقلاب اسلامی و ما بعد آن تقسیم شده است. آنها امام(ره) را پدر بنیادگرایی معاصر مردمی و اسلامی می دادند و کینه های بسیاری از ایشان در دل دارند و امروز انتقام امام(ره) را از فلسطینی ها، لبنانی ها، عراقی ها و افغانی ها می گیرند.

گفتارهایی پیرامون انقلاب اسلامی



متدولوژی امام در تعریف جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی

گفتاری از دکتر پرویز امینی

آنچه پیش رو دارید ویراسته گفتاری است از پرویز امینی در همایش تشکلهای جبهه فرهنگی انقلاب در همدان. امینی این روزهابیشتر با کتابش جامعه شناسی ۲۲ خرداد شناخته می شود.

امام با آدمهای زمان خودش و زمان قبل خودش، تفاوت‌هایی داشت که هر کدام آنها در جای خود مهم است، اما یک تفاوت بزرگ و اساسی امام با دیگران، «جامعیت امام» بود. امام مظهر توأمان «ایدئولوژی و متدولوژی»، «تفکر و روش» و «نظریه و عمل» بود. یعنی علاوه بر این که صاحب اندیشه و تئوری بود، «می دانست» و «می توانست» چگونه این آرمان‌ها و خواسته‌ها را به فعلیت و تحقق برساند. بنابراین امام یک شخص مانند اشخاص دیگر نیست. امام یک مکتب زنده است و با مکتب زنده امام نباید برخورد تاریخی کرد چرا که می توان چالش‌ها و مسایل امروز و فردای خود را به امام ارجاع داد و با بازخوانی این مکتب از آن پاسخ گرفت.

امروز در هر محفل فکری و فرهنگی که حزب الهی‌ها در آنها جمع می شوند حاضر شوید با این سؤال روبروید که بعد از همه این تحلیل‌ها، چه باید کرد؟ سؤال چه باید کرد مثل خوره در فکر و ذهن‌ها جولان می دهد اما کمتر پاسخی درخور می یابد. پاسخ کلان آن که به تفصیل درباره آن صحبت خواهیم کرد، این است که باید به امام و مکتب امام رجوع کرد.

اگر چه پاسخ‌های عمیق به سؤال چه باید کرد؟ در نوع خاص اندیشه و تفکر امام ریشه دارد اما در یک سطح پایین تر برای ترسیم خطوط عملیاتی بحث را بر متدولوژی امام متمرکز می کنیم.

دو مقطع و عرصه مهم وجود دارد که می توان از دل آن، سنت روشی امام را کشف کرد و فهمید. یک مقطع مبارزه تا پیروزی انقلاب اسلامی و یک مقطع نیز جنگ تحمیلی

است. امام با کسانی که در قبل از انقلاب با رژیم گذشته مبارزه می کردند، تفاوت داشت که یکی از تفاوت‌های ایشان در ایدئولوژی به نام اسلام ناب محمدی (ص) بود و این امر صف امام را با خیلی از گروه‌ها و احزاب جدا می کرد.

ایدئولوژی امام با گرایش‌های حزب توده، مارکسیسم، ملی گراها، لیبرال‌ها و گروه‌های دیگر اختلاف داشت که این موجب تفاوت ایشان با سایرین بود.

اما تفاوت دیگر امام با این گروه‌ها در متدولوژی و روش کار و حرکتش بود. امام با مارکسیست‌ها و توده‌ای‌ها و مجاهدین خلقی‌ها و ملی گراها و ... در ایدئولوژی فقط تفاوت نداشت، در روش مبارزه با شاه و حرکت مبارزاتی هم اختلاف داشت. امام با بسیاری از علما و مراجع، هم اختلاف فکری داشت و هم اختلاف حرکتی. متدولوژی امام در مقابله با شاه بر عکس بسیاری از این گروه‌های نامبرده که بر «گروه‌های برگزیده» استوار بود، یعنی کسانی که عضو حزب و تشکیلات می شدند یا اهل مبارزه مسلحانه بودند، استفاده از روش‌های «مردمی» و مبارزه «مردمی» بود.

زیربنای تکیه امام به مردم در مبارزه و در دفاع مقدس، اعتماد و اعتقادی بود که امام به توده عمومی مردم ایران داشت. شهید مطهری در بیان ملاقات خود با امام پیش از انقلاب بیان می کند که در امام چند «ایمان» دیدم، ایمان به هدف، ایمان به راه و ایمان به مردم. گفتگوی چالشی امام با آیت‌الله حکیم در نجف بر سر اعتمادی بود که امام به مردم داشت اما آیت‌الله حکیم از نظر و اعتقادی دیگر نسبت به مردم برخوردار بود. فرمان امام به تشکیل بسیج در آذر ۵۸ برخاسته از اعتماد امام به مردم بود که در آن می فرمایند که مملکتی که بیست میلیون جوان دارد باید بیست میلیون بسیجی داشته باشد (ارتش بیست میلیونی). این معنا در پیام امام به بسیج دانشجو و طلبه در سال ۶۷ نیز وجود دارد که می فرمایند تنها بسیج است که می تواند پاسدار اصول تغییر ناپذیر

نه شرقی و نه غربی باشد. امام در همین پیام می‌فرمایند که می‌دانم غفلت از بسیج مسئولین را مستوجب آتش جهنم می‌کند.

حال، منظورمان از اینکه می‌گوییم روش مبارزاتی امام، مردمی بود و جنگ را هم مردمی‌اداره کرد، چیست؟

مردمی کار کردن در رفع چالش‌ها، و مردمی حرکت کردن در پیشبرد اهداف یعنی چه؟ و متدولوژی مردمی امام در جبهه فرهنگی چگونه صورت می‌گیرد؟

مردمی کردن مبارزه و جنگ به این معنا بود که امام «ابعاد، اندازه و قواره» میدان مبارزه با شاه و جهاد در دفاع مقدس را جوری تعریف کرد که هر کسی با هر جنسیت (زن و مرد) و سن و سالی (جوان و پیر)، ساکن در هر نقطه جغرافیایی (شهر و روستا)، با هر میزان از تخصص و تحصیلات و در نهایت با «هر ظرفیتی و با هر توانی» خود را جزء مبارزه و نقش آفرین در صحنه جهاد بداند. امام (ره) مانند برخی مبارزه را تنها به زیر شکنجه ساواک بودن محدود نمی‌کرد، مبارزه را تنها نطق‌های آتشین علیه شاه تعریف نمی‌کرد، بلکه مقیاس ایشان در مبارزه «کاری بود که اکثریت مردم می‌توانستند انجام دهند» و بنای مبارزه بر این قاعده استوار بود. به طور مثال بر مبنای این متدولوژی هر کس که اعلامیه امام را بخواند یا نوار امام را گوش دهد، آن را دست به دست کند و محتوای این متن و گفتار را به دیگری انتقال دهد، رساله امام را در خانه داشته باشد، این هم جزء مبارزین و انقلابیون به حساب می‌آید. بنابر این صحنه مبارزه با رژیم پهلوی یک صحنه مردمی شد.

در واقع امام (ره) به مردم ایران موقعیت راهبردی داد و نه تاکتیکی؛ فرد تاکتیکی کسی است که تحت تاثیر شرایط است و شرایط بر او حاکم است و نتیجه این که اگر موقعیت و شرایط مناسب نبود، اقدام نمی‌کند. بنابراین فرد تاکتیکی یعنی یک فرد منفعل!

امام در طول مدت رهبری ایران اسلامی به مردم موقعیت راهبردی داد. انسان راهبردی، منتظر بهبودی وضعیت و مناسب شدن شرایط نمی‌شود، انسان راهبردی کسی است که در هر موقعیتی اقدام می‌کند و اهل تصمیم است. در سخت‌ترین شرایط و در بدترین موقعیت‌ها اهل اقدام است. امام، مردم را راهبردی کرد، یعنی به همه افراد از بی‌سواد و

کهن سال گرفته تا زنان و جوانان و مردم روستاهای دورافتاده و ... فهماند که محدودیت‌ها هیچ کدام باعث نمی‌شود که فردی خود را بیرون از صحنه مبارزه در جنگ و انقلاب بداند. هر کس به اندازه توان و موقعیت خود می‌تواند یک نقش راهبردی ایفا بکند. بنابر این جبهه انقلاب در عصر امام، یک جبهه وسیع مردمی بود.

در دوره جنگ هشت ساله هم همین مسئله وجود داشت، جنگ که فقط خط مقدم نبود، مجاهد فقط آن نبود که در عملیات شرکت کند و روی مین برود و آن پیرزنی هم که در خانه خودش مواد غذایی برای جبهه‌ها تدارک می‌دید، او هم خودش را بخشی از جریان جبهه و جنگ می‌دید و بخشی از مجاهدین جبهه انقلاب می‌دانست. جبهه جنگ این گونه تعریف شده بود. جنگ، مردمی تعریف شده بود. شرایط فرد را در موقعیت انفعال قرار نمی‌داد. همه موقعیت فعالی داشتند.

همه احساس فعال و احساس حرکت در جبهه انقلاب می‌کردند. این متدولوژی امام بود. یعنی قاعده استراتژیک کار باید در نقطه‌ای قرار بگیرد که «همه یا اکثریت مردم

جنگ که فقط خط
مقدم نبود، مجاهد
فقط آن نبود که در
عملیات شرکت کند
و روی مین برود و
.... آن پیرزنی هم که
در خانه خودش مواد
غذایی برای جبهه‌ها
تدارک می‌دید، او هم
خودش را بخشی از
جریان جبهه و جنگ
می‌دید و بخشی
از مجاهدین جبهه
انقلاب می‌دانست.

بتوانند آن را انجام دهند».

حالا از این متدولوژی امام وارد تعریف جبهه فرهنگی انقلاب شویم. در حال حاضر عمدتاً منظور ما از جبهه فرهنگی انقلاب چیست یا ذهنیت غالب کدام است؟ جبهه فرهنگی خاص گرایانه یا به تعبیری دیگر نخبه گرایانه تعریف می‌شود یا حداقل قاعده راهبردی آن بر مردم استوار نیست. در حوزه فرهنگ سه حلقه اصلی کار وجود دارد. «حلقه تولید»، «حلقه توزیع و پخش و عرصه» و «حلقه مصرف». در تعریف جبهه فرهنگی انقلاب بیشتر بر کسانی تاکید می‌شود که اهل تولید و آفرینش فرهنگ باشند که این تعریف، جبهه فرهنگی را محدود کرده و با خارج کردن جمعیت وسیعی از مردم انقلابی از آن، ظرفیت مردمی انقلاب در حوزه فرهنگ را از بین می‌برد. چون در عرصه تولیدات فرهنگی به طور طبیعی به دلیل تخصص و توانایی‌هایی که مورد نیاز است، آحاد مردم «نمی‌توانند» حضور داشته باشند که در این صورت دایره عظیمی از آنها از جبهه فرهنگی انقلاب خارج می‌شوند.

در حال حاضر پیشرفته‌ترین بخش جمهوری اسلامی در عرصه سیاسی است و به دلیل این است که مردمی‌ترین بخش کشور است. ۳۰ سال کشور به مردم اعتماد کرد و این موجب شد تا مردم با ذهن راهبردی و احساس نقش فعال، در انتخابات شرکت کنند. یک انتخابات صورت می‌گیرد و چهل میلیون در آن شرکت می‌کنند این بازخورد یک اعتماد سی ساله به مردم است. یک فتنه‌ای با پیچیدگی‌های خاص و عجیب در کشور اتفاق می‌افتد و همین مردمی که با چالش‌های سیاسی مختلف تجربه اندوز شده‌اند و رشد پیدا کرده‌اند می‌توانند این فتنه وسیع را هضم کنند و از این فتنه کشور را عبور دهند.

برعکس عرصه سیاسی، در بخش اقتصادی کمترین اعتماد به مردم شده است، به طوری که غیرمردمی‌ترین بخش جمهوری اسلامی که همان عقب‌مانده‌ترین بخش ایران به شمار می‌رود، عرصه اقتصادی است که مردم کمترین حضور را دارند. چون حضور اقتصادی جوری تعریف نشد که اکثریت مردم بتوانند در آن نقش ایفا کنند. پس به لحاظ تجربی نیز این شاخص مهم وجود دارد. آنجا که عرصه را مردمی کردیم به پیشرفت رسیدیم و آنجا که مردم را وارد نکردیم عقب ماندیم.

در بخش نظامی و امنیتی هم به مردم اعتماد کردیم مثل دوران دفاع مقدس؛ در دفاع مقدس نیز هرکس با هر جایگاهی (از دل روستاها و مزارع، از دل کارخانجات و

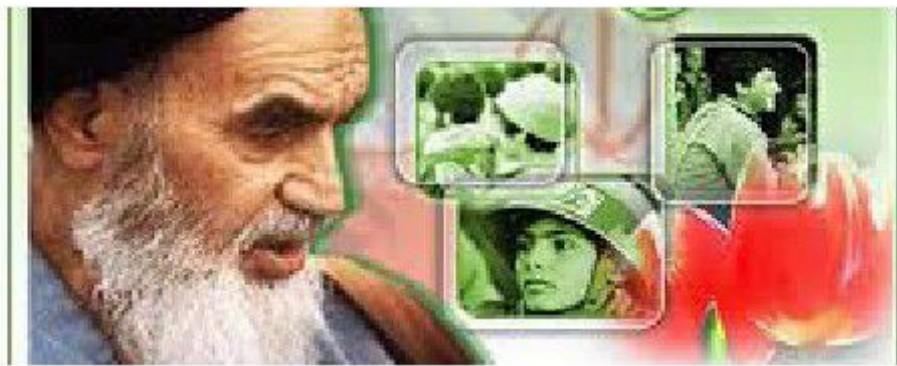


شهرها، و از دانشگاه و بازار و ...) در جبهه‌های جنگ و دفاع مقدس حضور یافتند و جنگی مردمی ایجاد شد که سرانجام موفق شد. زمانی توانستیم سلسله پیروزی‌هایی به دست بیاوریم که جنگ را مردمی کردیم.

آغاز جنگ تحمیلی ما در اواخر شهریور ۵۹

است، ما توانستیم کمتر از دو سال با وجود امکانات کم، به یک فتح الفتوح عظیم یعنی آزادسازی خرمشهر دست پیدا کنیم.

بر اساس پیامی که امام برای بسیج دانشجوی و طلبه در پایان جنگ و در آذر سال ۶۷ داده است که اساسا تاسیس آن پاسخگویی به جنگ نرم بعد از جنگ سخت هشت ساله است، یا بر اساس فرمایشات بیست ساله رهبری درباره تهاجم فرهنگی و قتل عام فرهنگی تاکنون اتفاقات مناسبی در زمینه مقابله با این امر نیفتاده است. حتی در آرایش جبهه‌ی رسانه‌ای حزب الهی‌ها هم اتفاقی نیفتاده است. اولویت‌ها و مسائل اصلی



فرعی ما هم تغییری نکرده است!
در حوزه فرهنگ هم همین است؛
در حوزه فرهنگ هم باید اتفاقات
مردمی صورت گیرد که در صورت
تحقق، فتح‌الفتوح را در جنگ نرم

پیدا می‌کنیم. مردمی کردن تنها این نیست که تولیدگران فرهنگی، دغدغه مردم را داشته باشند، بلکه باید عرصه را وسیع تعریف کرده و هرکس یک نقش راهبردی در تأثیرگذاری فرهنگی داشته باشد.

جریان فرهنگ همانطور که گفتم از سه مقوله تولید، توزیع و مصرف بهره‌مند است، برای مردمی کردن جبهه فرهنگی تمرکز باید بر روی مصرف باشد چون کاری است که اکثریت حزب اللهی‌ها می‌توانند آن را انجام دهند و نیاز به تخصص و توانایی‌های خاص و سرمایه گذاری مادی جدی ندارد. اگر جبهه فرهنگی را مردمی تعریف کنیم آن وقت نگاه مان به عرصه مصرف، یک نگاه بسیار مهمی می‌شود. در میان سه مقوله جبهه فرهنگی نگاه ما به مقوله مصرف نگاه منفعلی است در حالی که باید به مصرف محصولات فرهنگی نگاه راهبردی داشته باشیم تا تأثیرات راهبردی مصرف را می‌توان به صورت زیر دسته بندی و احصاء کرد:

۱) راه انداختن جریان تولید

مصرف یکی از راههای به جریان انداختن چرخه تولید است. در تولید هر اثر فرهنگی به فراخور قالب که دارد از رمان گرفته تا شعر، فیلم، کاریکاتور و... حداقل دو عنصر کلیدی نقش دارند. یکی آفریننده اثر مانند نویسنده، فیلم ساز و... دیگری سرمایه گذار مانند

تهیه کننده یا صاحب انتشاراتی و.. که مقدمات مادی تولید اثر را فراهم می کند. به طور عمومی برای آفریننده یا تولید کننده یک اثر فرهنگی، هیچ چیز مهمتر و اساسی تر از این نیست که اثرش دیده یا خوانده یا شنیده شود و زمانی که اثر تولیدی در حوزه فرهنگ در حد قابل قبولی مصرف می شود، انگیزه و اشتیاق که «سرمایه اصلی» برای تولید هر اثر فرهنگی است، در آفریننده اثر بوجود می آید و وی را برای تولید اثر دیگر آماده می کند. به طور طبیعی در اثر مصرف قابل قبول، سرمایه گذار نیز مجاب می شود که از دیگر آثار وی پشتیبانی مادی لازم را انجام دهد و به این شکل جریان حزب الهی با مصرف فرهنگی، جریان تولید را استمرار می بخشد.

نمونه این امر فیلم اخراجی های یک و دو است. اخراجی های یک به دلیل داشتن مخاطب خوب و فروش بالا زمینه را برای اخراجی های ۲ و اخراجی های ۲ نیز به دلیل استقبال ۵/۸ تا ۹ میلیاردی زمینه را برای ساخت اخراجی های ۳ بوجود آورد. اگر اخراجی های یک این سطح از مخاطب و فروش را پیدا نمی کرد، به طور طبیعی نه فیلمساز و نه تهیه کننده و حتی سایر عوامل مانند بازیگران نیز انگیزه استمرار این کار را پیدا نمی کردند. نمونه دیگر خاک های نرم کوشک نوشته آقای سعید عاکف است که با عبور از مرز ۱۳۰ چاپ، منجر به این شده است که نویسنده بر اثر این سطح از مخاطب، خود یک انتشاراتی به نام ملک اعظم ایجاد کند و چندین کتاب دیگر را نیز بنویسد یا ناشر آن باشد. کتاب حکایت زمستان او مبنای تولید یک فیلم با ارزش به نام «نفوذی» شود.

۲) جهت دادن به تولیدات فرهنگی

از کارکردهای دیگر مصرف جهت دادن به تولید از نظر محتوی مضمون است. همچنانی که مصرف می تواند فضای فکری و فرهنگی و هنری را انباشته از کارهای سخیف و معارض کند، می تواند جهت گیری تولید در مضمون را به سمت کارهای عمیق

و انقلابی سوق دهد. چرا که بخش زیادی از کسانی که در عرصه تولید و آفرینش فرهنگی اند نه کاملاً در جبهه معارض تعریف می‌شوند و نه کاملاً حزب اللهی اند، بلکه درصد اصلی را عناصر میانه تشکیل می‌دهند که ذائقه و سلیقه مخاطب هم در شکل و هم در مضمون در جهت دادن به تولید اثر آنها نقش کلیدی دارد. بنابراین مصرف مقبول کالای فرهنگی با مضامین انقلابی و اسلامی، سبب می‌شود که این جهت‌گیری وزن بالاتری در آثار هنری و فرهنگی پیدا کند.

(۳) سامان دادن توزیع و پخش محصولات فرهنگی

وقتی پای درد دل عناصر فرهنگی و هنری و فکری جریان انقلاب بنشینیم به صورت اجماعی از مسئله توزیع و پخش آثار خود گله و انتقاد شدید دارند و بسیاری معتقدند که ضربه اساسی را جبهه فرهنگی انقلاب از این ناحیه می‌خورد. معتقدند عرصه توزیع و پخش از فیلم تا کتاب در اختیار جریانی است که چندان تمایلی به توزیع و عرضه کارهای انقلابی و اسلامی ندارد.

یک مکانیسم تجربه شده و امتحان پس داده برای شکستن این فضا و تغییر شرایط موجود در عرضه و توزیع، مسئله مصرف است. مصرف موثر کالاهای فرهنگی به دلیل منافع مادی که برای توزیع کنندگان بوجود می‌آورد، گارد آنها را در برابر تولیدات انقلابی و حزب اللهی باز می‌کند.

به طور مثال کتاب دا که اکنون از مرز ۱۳۰ چاپ عبور کرده است به مدد مصرف موثری که شد، شرایطی را بوجود آورد که کتابفروشی‌هایی که اساساً مایل نیستند آثاری از این دست را عرضه کنند و در آغاز نیز با این اثر همین کار را کردند، مجبور شدند چه به لحاظ منفعت مادی از فروش این اثر و چه به لحاظ «مد» شدن این کتاب در اثر مصرف

پرشمار، به عرضه آن پردازند چرا که نبود این کتاب در بین مجموعه آثار عرضه شده آنها، نقص کلکسیون محسوب می‌شد و اعتبار کتابفروشی آنها را زیر سؤال می‌برد.

مثال دوم فیلم حضرت سلیمان نبی(ع) است که در آغاز ۱۸ سینما(۴ تا تک سانس) را در اختیار داشت و طبق معمول سایر فیلم‌ها با گذشت زمان اکران، باید از تعداد سالن‌های نمایش دهنده فیلم کسر می‌شد اما می‌بینیم به دلیل فروش و مصرف خوب و پرشمار این فیلم بعد ۵۶ روز تعداد این سینماها به دو برابر یعنی ۳۳ سینما رسیده است.

(۴) کادرسازی و کادر پایی

یکی دیگر از تأثیرات مصرف پرشمار محصولات فرهنگی انقلابی، کادرسازی است. جریان جوان و مستعدی که می‌خواهد وارد این عرصه شود، یکی از دغدغه‌هایش در انتخاب مضامین و سوژه‌ها و جهت‌گیری در کار توجه به مخاطب است. یعنی دلش می‌خواهد کارش دیده شود یا خواننده یا شنیده شود و اگر ببیند که فضای دینی و انقلابی فضایی پرمخاطب است به این سو کشش پیدا می‌کند. این قضیه خصوصاً در نیروهایی که با اعتقاد مذهبی و دینی وارد عرصه فرهنگ و هنر می‌شوند، بیشتر صادق است و زمینه‌های لغزش آنها را به حداقل می‌رساند. چقدر حزب الهی‌هایی داریم که با انگیزه‌های انقلابی وارد کار فیلمسازی شدند، بعد دیدند این سوژه‌ای که دارند کار میکنند خیلی در جامعه دیده نمی‌شود، مخاطبی ندارد، به همین دلیل تغییر جهت‌گیری دادند برای جذب مخاطب! اگر بتوانیم حلقه مصرف را درست کنیم آن وقت فیلمساز حزب الهی را می‌توانیم سرخط نگه داریم و آن را هم تقویت کنیم. آن را مدیریت کنیم تا در جبهه انقلاب باقی بماند و به خاطر مخاطب، فضای فکری و دیدگاهش را تغییر ندهد.

(۵) انفعال راهبردی در جبهه معارض.

بین فرهنگ و هنر انقلاب و جریان معارض، یک دعوای اساسی وجود دارد که همین «مخاطب» است.

غیر انقلابی‌ها می‌گفتند ما نمی‌توانیم سینمای دینی و هنر دینی و... داشته باشیم نمی‌توانیم سینمای دفاع مقدس داشته باشیم به دلیل آن که مخاطب ندارد. چون بخشی از تئوری آنها در سینما «مخاطب» بود. سینما را با مخاطب تئوریزه می‌کردند. سینما را با مخاطب تعریف می‌کردند. یک دفعه دیدند یک فیلمی با موضوع دفاع مقدس با عنوان اخراجی‌های ۲ درآمد و هشت نه میلیارد فروش داشت. اخراجی‌های ۲ شد پرفروش‌ترین فیلم تاریخ سینمای ایران! ... دیگر فتیله این بحث را در مباحث نظریشان پایین کشیدند! یعنی مصرف، در آنها دگرگونی مفهومی ایجاد کرد. دیگر شما در نشریات و مجلات آنها اهمیت بخشی مخاطب را پیدا نمی‌کنید. چون در آن صورت همه روشنفکرانشان از صدر تا ذیل باید به دهنمکی احترام بگذارند.

یعنی مصرف پرشمار آنچنان آنها را منفعل کرد که در فرمول نظری و تئوریک خود، تجدیدنظر کردند و تعریف‌های سابق خود را کنار گذاشتند.

الان چقدر جلسه در جریان معارض و غیر انقلابی برگزار می‌شود که با پدیده اخراجی‌های ۳ چگونه برخورد کنیم؟ چقدر ذهن اینها را به خود مشغول کرده است که به هر شکلی شده نگذاریم اخراجی‌های ۲ تکرار شود. اگر این فیلم هم بخواند رکوردشکنی کند، وضعیت ما از این هم بدتر می‌شود.

جمع بندی

پس برای فعال کردن جبهه فرهنگی انقلاب باید دنبال راهکاری باشیم که دو مولفه داشته باشد اولاً همه یا اکثریت جریان انقلاب بتوانند آن را انجام بدهند و ثانیاً تاثیرگذار باشد. مصرف در حوزه فرهنگ با توضیحاتی که داده شد، واجد هر دو مولفه است. بنابراین مردمی کردن عرصه فرهنگ، قرار دادن قاعده استراتژیک بر روی مصرف است. مردمی کردن جبهه فرهنگی یعنی هر آدم حزب اللهی، نمازخوان، نمازجمعه برو همان طور که وظیفه خود می‌داند که در راهپیمایی‌ها و دیگر صحنه‌های انقلابی حاضر شود، وظیفه خود بداند که محصولات انقلابی و حزب اللهی را تهیه کند و هزینه‌اش را هم بدهد تا جبهه فرهنگی انقلاب تقویت شود. هر حزب اللهی وظیفه خود بداند که هر ماه یا هر سال مقداری از پولش را بگذارد در راه تقویت جبهه فرهنگی انقلاب.

به عنوان یک نکته دیگر در جمع بندی به این مسئله اشاره می‌کنم که برخی‌ها ممکن است این سؤال را بپرسند که پس مسئولیت نهادهای رسمی و مسئول در این زمینه چه می‌شود؟ پاسخ این است که تجربه تاریخی نشان داده تکیه به مجموعه‌های حکومتی، شبه حکومتی، سیاسی و .. در عرصه فرهنگ، تجربه موفق نیست و در عرصه جبهه فرهنگی انقلاب نیز باید همان متدولوژی امام را پیاده کنیم که همان روش مردمی است.

اگر فرهنگ را مردمی کردیم موفق می‌شویم. یک جریان عظیم فرهنگی ایجاد کنیم آن وقت ژنرال‌های فرهنگی و «همت»‌های جبهه فرهنگی انقلاب خودشان را نشان می‌دهند. آن روزی که جنگ شروع شد و امام فرمان جهاد را دادند همتی در کار نبود، باکری‌ای در کار نبود. زین‌الدینی در کار نبود. وقتی عرصه مردمی تعریف شد و هرکس

می‌توانست نقش ایفا کند به اندازه توانش، این‌ها شکل گرفتند. و جنگ هم پیش رفت. نکته دیگر در جمع بندی این است که، امکان و ظرفیت مردمی کردن جبهه فرهنگی هم برای ما بسیار فراهم است. اصلاً امتیاز ما در حوزه فرهنگ با جریان معاند انقلاب بیشتر در مقوله مصرف است و نه در عرصه تولید. دست بالا در مصرف با ماست.

بسیج یک شبکه عظیم و گسترده و همه جایی است. در هر شهر و روستایی وجود دارد. بسیج یعنی شبکه اجتماعی ما. روحانیت و شبکه عظیم ائمه جمعه هم دست جبهه فرهنگی انقلاب است؛ اگر در هر نماز جمعه‌ای امام جمعه تبلیغ یک فیلم سینمایی حزب الهی را بکند، یک کتاب حزب الهی را تبلیغ کند این باعث مصرف بالا می‌شود و عرصه عظیم مصرف ایجاد می‌شود.

نکته آخر این که این همه در کشور درباره جنگ نرم صحبت می‌شود و همه از هم سؤال می‌کنند که در برابر این جنگ نرم چه باید کرد؟ پیش فرض سؤال‌کننده‌ها نیز جوری است که منتظرند تا پاسخ‌های خاص و پیچیده و چند وجهی و پر از اصطلاحات قلمبه و سلمبه بشنوند در حالی که امام پاسخ آنها را داده است، تجربه سی و دو ساله انقلاب پاسخ آن را داده است. همین تجربه فتنه ۸۸ پاسخ آن را داده است. دیدیم که مبارزه را و انقلاب را روش مردمی امام پیروز کرد، دفاع مقدس را مردمی کردن دفاع با تشکیل بسیج مستضعفین پیروز کرد. آتش فتنه ۸۸ را ۹ دی و ۲۲ بهمن یعنی حضور مردم خاموش کرد. بنابراین به میزانی که این جنگ را مردمی کردیم و توانستیم فضایی فراهم کنیم که هر کسی با هر توانی و هر ظرفیتی با احساس فعال بودن و موثر بودن در این جنگ مشارکت کند، بدون شک پیروز جنگ نرم نیز انقلاب اسلامی است.



مقایسه مصر و ایران از نظر پیشرفت

گفتاری از دکتر پرویز امینی

کشور های زیادی در سراسر جهان و خصوصا در منطقه ما هستند که از حداکثر همگرایی با غربی ها روبرویند، اما در مقایسه با جمهوری اسلامی که تحت فشار قدرت های جهانی است، عقب مانده محسوب می شوند.



مصر یکی از این نمونه هاست که از همگرایی حداکثری با بلوک غرب و آمریکا روبروست با جمهوری اسلامی که در یک واگرایی نسبت به آنها قرار دارد را از نظر همان شاخص

های توسعه یافتگی غربی درست در یک دوره ۳۰ ساله میتوان مقایسه کرد که اتفاقا نمونه های خوبی برای مقایسه اند که جمعیت نزدیک به هم دارند و در جغرافیای شبیه هم وجود دارند. در این پارادایم، الان مصر بارها و بارها باید از ایران توسعه یافته تر باشد. اما واقعیت ها چیز دیگری می گویند.

به طور مثال این دو کشور را می توان از نظر شاخص «توسعه انسانی» که شاخصی ترکیبی برای سنجیدن موفقیت در هر کشور بر اساس سه معیار پایه، «سطح زندگی مناسب»، «زندگی طولانی و سالم»، «دسترسی به دانش و معرفت» است، مقایسه کرد. به گزارش سایت «برنامه توسعه سازمان ملل متحد» (UNDP)، ایران با داشتن شاخص توسعه انسانی برابر ۷۴۲/۰، رتبه ۷۶ام (بالتر از اوکراین، عمان، ترکیه و چین) و مصر با داشتن شاخص توسعه انسانی برابر ۶۲۲/۰، رتبه ۱۱۲ام (پایین تر از جامائیکا، فیجی و مالدیو) را در بین ۱۸۶ کشور در سال ۲۰۱۲ دارا می باشد.

در همین گزارش نشان داده شده است که ایران و مصر در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۲ در این شاخص، دائماً سیر صعودی داشته‌اند، با این تفاوت که سرعت ایران در رشد این شاخص به مراتب، بیشتر از مصر بوده است. در سال ۱۹۸۰ این شاخص برای ایران ۴۳۴/۰ و برای مصر ۴۰۷/۰ بوده است. یعنی ایران در سال ۱۹۸۰ تنها ۰/۰۲۷ از مصر پیشی داشته، لیکن فاصله ایران از مصر در سال ۲۰۱۲، به ۱۲۰/۰ افزایش یافته و ایران با فاصله زیادی از مصر پیشی گرفته است. به عبارت دیگر ایران، طی سالهای ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۲، فاصله اندک خود با مصر در سال ۱۹۸۰ را به ۴/۴ برابر (از ۰/۰۲۷ به ۱۲۰/۰) بیشتر در سال ۲۰۱۲ افزایش داده است.

این مسئله با توجه به این نکته باید تحلیل و جمع بندی شود که مطابق نرم های علمی این شاخص در کشورهای مثل ایران که در مناطق بحران زده قرار دارند حتی اگر خود دچار بحران نباشند به علت نگرانی از سرایت ناامنی و بی ثباتی به داخل خاک خود ناگزیر از پرداخت هزینه هایی برای حفظ آمادگی نظامی خود می شوند و از سوی دیگر میزان سرمایه گذاری خارجی در چنین کشورهایی کاهش می یابد و شبکه های داد و ستد کالا با مشکل مواجه می شوند. این رخدادها دارای تأثیر مستقیم در شاخص توسعه ی انسانی هستند.

از نظر علمی و مطابق با گزارش پایگاه علم سنجی و استنادی اسکوپوس، ایران در سال ۲۰۱۳ به جایگاه ۱۵^{ام} تولید علم جهان صعود کرده است. در بین ۳۰ کشور نخست در نظام استنادی اسکوپوس تنها کشور مالزی با تولید ۸ هزار و ۵۲۴ مقاله و کسب رتبه ۲۴^{ام}، از مجموع کشورهای اسلامی قرار دارد و در ۳۰ کشور اول نامی از مصر وجود ندارد. در بین ۳۰ کشور نخست در نظام استنادی آی اس آی، به جز ایران و ترکیه، نه فقط نامی از مصر نیست بلکه نام هیچ کشوری از کشورهای اسلامی نیز مشاهده نمی

شود. این گزارش بیانگر فاصله چشمگیر پیشرفت های علمی ایران از مصر است. بر اساس پیش بینی پایگاه علمی سایمگو، ایران با ادامه روند رشد فزاینده تولیدات علمی خود تا سال ۲۰۱۸ با ۱۵ رتبه صعود، در جایگاه چهارم تولید علم جهان قرار خواهد گرفت. بر اساس داده های این پایگاه در سال ۲۰۱۰، ده کشور اول تولید کننده علم به ترتیب آمریکا، چین، انگلستان، آلمان، ژاپن، فرانسه، کانادا، ایتالیا، هند و اسپانیا بودند که ایران در این رتبه بندی در جایگاه نوزدهم تولید علم دنیا قرار داشت؛ اما بر اساس این پیش بینی، ۱۰ کشور اول تولید کننده علم دنیا در سال ۲۰۱۸ به ترتیب کشورهای چین، آمریکا، انگلستان، ایران، آلمان، هند، فرانسه، ژاپن، کانادا و کره جنوبی خواهند بود. در حالیکه نامی از مصر در این سطح وجود ندارد.

همچنین به گزارش اسکوپوس، رتبه پزشکی ایران در ۱۰ سال گذشته در رتبه ۵۱ بود، این رقم در سال ۲۰۰۸ به ۲۳ و در سال ۲۰۱۲ به رتبه ۱۹ در جهان ارتقا پیدا کرده که نشان دهنده روند صعودی ایران در علم پزشکی در سال های اخیر است.

یا بر اساس گزارش مجله «نیچر» که رشد کمی تولیدات علمی کشورها را در تمام گرایش های علوم در سال ۲۰۱۱ میلادی بررسی کرده، روند رشد تولیدات علمی ایران در سال ۲۰۱۱ نسبت به سال ۲۰۱۰ میلادی بیشترین رشد دنیا، یعنی ۲۰ درصد

بوده و این در حالیست که

رشد تولید علم چین، ۱۵

درصد، کره جنوبی ۱۰

درصد، هند و اسپانیا کمتر

از ۱۰ درصد و ایالات متحده

امریکا و انگلستان کمتر از ۵



درصد بوده است.

به لحاظ اقتصادی نیز در گزارشی که سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا در برآورد خود از ارزش تولید ناخالص داخلی ۲۲۹ اقتصاد دنیا در سال ۲۰۱۲ میلادی ارائه کرده است، ایران را هجدهمین اقتصاد بزرگ جهان در این سال معرفی کرد. مصر در این گزارش در رتبه بیست و هفتم قرار داشت.

این تفاوت های آشکار بین دو کشور مصر و ایران در شاخص های گوناگون توسعه یافتگی در سی و چند سال بعد از انقلاب اسلامی که یکی از همگرایی استراتژیک حداکثری با بلوک غرب و آمریکا برخوردار بوده است و دیگری در نقطه مقابل آن قرار داشته است، خیلی روشن، انگاره توسعه یافتگی متکی به چسبندگی با غرب را دچار بحران می کند. جمهوری اسلامی در این سال ها با اقدامات گسترده علیه خود از جمله جنگ ۸ ساله، برخورد امنیتی با فعالیت صلح آمیز هسته ای ایران، حمایت از گروهک های تروریستی منافقین علیه ایران، تحریم های فلج کننده، فشار تبلیغاتی سنگین و... روبرو بوده است اما در مقایسه مصر در مدت یاد شده نه جنگی به آن تحمیل شده، نه مرزهای آن تحت فشار ناامنی جنگ در اثر حضور مستقیم آمریکا در کشورهای همسایه قرار گرفته، نه تحریم های گوناگون و سنگین اقتصادی بر آن اعمال شده، نه گروهک های تروریستی علیه آن به کار گرفته شده، نه تهدید به حمله نظامی و متهم به قرار گرفتن در محور شرارت شده، نه تحت فشار تبلیغاتی و رسانه ای و عملیات روانی قرار گرفته، نه به وضعیت دموکراسی و حقوق بشر در آن اتهامی وارد شده، بلکه از سوی آمریکا در چارچوب منافع دائمی به آن نگاه شده و از حمایت های نظامی و تسلیحاتی این قدرت بزرگ برخوردار بوده، دیکتاتوری مبارک و حکومت نظامیان در آن مورد حمایت تمام عیار آمریکا قرار گرفته، اسلام گرایی در آن تا حد ممکن سرکوب شده، اقتصاد متکی بر

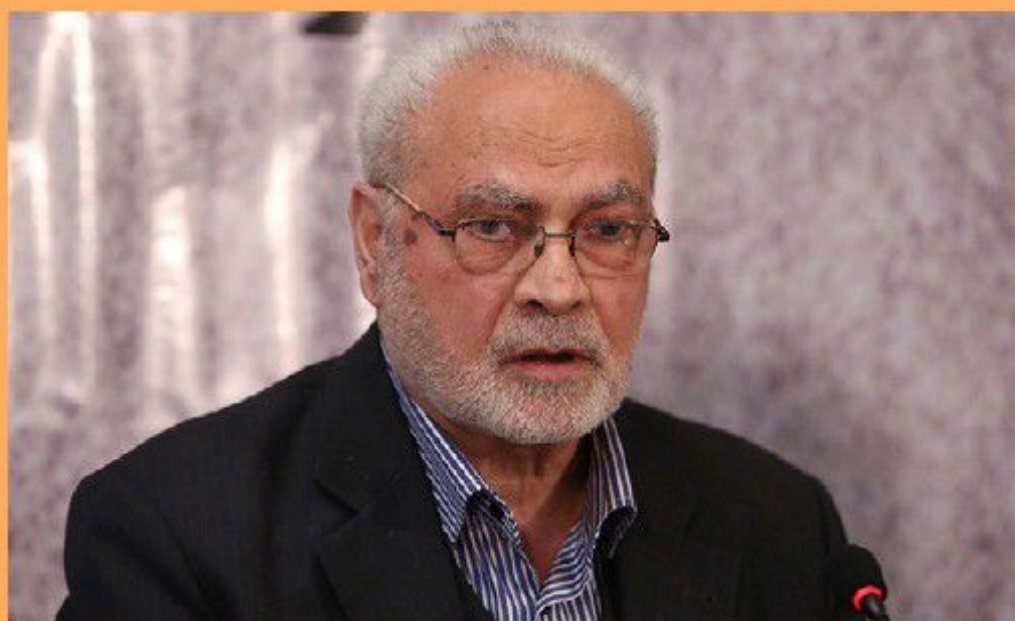
توریسم، کانال سوئز، صادرات کشاورزی و کمک های مالی استراتژیک آمریکا هیچگاه تحت فشار و تحریم قرار نگرفته و ظاهراً هیچ مانع حداقل اعلامی ای در مقابل پیشرفت آن از سوی آمریکا ایجاد نشده است.

* برخی با اشاره به فاصله ی سی ساله حوادث اخیر منطقه از انقلاب اسلامی ایران، الگوگیری این کشورها از انقلاب اسلامی را امری بعید تلقی می کنند؛ تحلیل شما درباره این مسئله چیست؟

حوادث اخیر منطقه باید بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اتفاق می افتاد؛ اما دشمن با دو اقدام توطئه آمیز مانع از حرکت دومینوی انقلاب در منطقه شد. اقدام اول اینکه صدام را به جنگ علیه ایران وادار کرد تا ایران مشغول جنگ شود و از سویی مانع انقلاب در قطعه دوم دومینو یعنی عراق شد.

اقدام دیگر، ایجاد طالبان و القاعده بود که گسترش دومینوگونه ی انقلاب را متوقف کرد. در طول این سه دهه هم با بهره گیری از انواع توطئه ها، جنگ های نرم و سرد که آخرینش همین فتنه ۸۸ بود کوشیدند تا از استقرار کامل انقلاب اسلامی در ایران جلوگیری کنند اما موفق نشدند.

مردم مسلمان منطقه که شاهد این تحولات بودند احساس کردند این حرکتی که سال ۵۷ در ایران شکل گرفت و ادامه پیدا کرد، یک قدرت غیرقابل شکست است. چرا آنها نتوانند چنین قدرتی داشته باشند؟



تفاوت‌های انقلاب اسلامی ایران با قیام‌های منطقه

گفتاری از دکتر منوچهر محمدی

* چه شواهدی مبنی بر الهام‌گیری مردم منطقه از انقلاب اسلامی ایران وجود دارد؟

شباهت‌های بسیار زیادی بین انقلاب اسلامی ایران و حوادث اخیر وجود دارد که حاکی از الهام‌بخش بودن انقلاب اسلامی برای مردم منطقه است. اول اینکه این حرکات‌ها مانند انقلاب اسلامی ایران کاملاً مردمی و برخاسته از توده مردم است؛ حرکتی چریکی و یا کودتای نظامی نیست و به طبقه خاصی مانند روشنفکران یا کارگران اختصاص ندارد.

دومین محور شباهت، حضور جوانان در میدان مبارزه است. سومین تشابه، رنگ و جلای مذهبی در این قیام‌ها است. مردم بعد از اقامه نماز جمعه با شعار الله‌اکبر، حرکات‌های خود را شکل می‌دهند و نمی‌توان به این حرکات رنگ ناسیونالیستی عربی زد.

چهارمین تشابه در شیوهی مبارزه است. تمام این ملت‌ها مبارزه را با دست خالی و بدون سلاح آغاز کردند. البته مردم در برخی کشورها مانند لیبی مجبور شدند که دست به سلاح ببرند ولی همان‌ها هم روز اول بدون سلاح آمدند.

نکته بعد اینکه معترضان سعی کردند با ارتش و نیروهای مسلح درگیر نشوند و آن‌ها را با مسائل عاطفی به خودشان جذب کنند. همچنان‌که در انقلاب اسلامی ایران، امام تا آخر اجازه نداد مردم دست به سلاح ببرند و می‌فرمود که ارتشی‌ها برادران شما هستند، شما به جای گلوله به آن‌ها گل بدهید. این شباهت‌ها، نکاتی است که ملت‌های منطقه از انقلاب اسلامی ایران الگو گرفته‌اند.

* اما به نظر می‌رسد بین انقلاب اسلامی ایران و تحولات اخیر کشورهای منطقه تفاوت‌های معناداری هم وجود دارد.

بله، مهم‌ترین تفاوت به مسئله رهبری برمی‌گردد؛ در انقلاب اسلامی ایران، رهبری از مردم فرسنگ‌ها جلوتر بود و مردم به دنبال او می‌دویدند؛ اما در این انقلاب‌ها بر عکس

است؛ رهبران احزاب و تشکل‌ها و حتی رهبران مذهبی فرسنگ‌ها از مردم عقب هستند و هرچه می‌دوند به مردم نمی‌رسند.



تفاوت دیگر، الگو نداشتن انقلابی‌های ایران و الگو داشتن مردم کشورهای منطقه است که تا حدی خلأ نداشتن رهبری را پر می‌کند. در آن دوران از ما می‌پرسیدند که «آقا شما دنبال کدام نظام هستید؟» ما می‌گفتیم نظام پیغمبر اسلام (ص) و علی ابن ابی طالب (ع)؛ که آن وقت به چشم کسی که دچار توهم شده به ما نگاه می‌کردند. ما واقعاً الگوی معاصر نداشتیم. اما این ملت‌های منطقه الان الگو دارند و الگویشان انقلاب اسلامی ایران است.

همین‌طور تفاوت‌هایی مربوط به اقتضائات کشورها وجود دارد؛ زیرا هر کشور، شرایط خاص خودش را دارد. کشوری مثل لیبی شرایط ژئواستراتژیک بسیار مهمی دارد. در یک قدمی اروپا است. کشور فقیری مثل یمن هم با وجود آنکه در باب‌المنذب قرار گرفته، اما اهمیتش از این لحاظ به اندازه لیبی نیست. بحرین نیز کشور بسیار کوچکی است که تمام جمعیتش به هشتصد هزار نفر هم نمی‌رسد اما ناوگان پنجم آمریکا در این کشور قرار دارد و اکثریت مردمش شیعه هستند.

* چه عنصری باعث شده تا قشرهای مختلف مردم در کشورها، وارد عرصه مبارزه شوند؟

برخورد با سلطه و استکبارستیزی، وجه مشترک همه‌ی این اتفاقات است. علت این استکبارستیزی هم، آگاه شدن جوامع، افزایش درک، شعور و دانش افراد و به‌خصوص رشد سرعت ارتباطات است؛ کما اینکه حضرت امام (ره) هم در همان سال‌های ۴۱ و ۴۲ که قیام آغاز شد این روزها را دیدند و گفتند که جنگ شرق و غرب تو خالی و پوشالی است و جنگ واقعی بین مستکبرین و مستضعفین است. تحولات اخیر هم جزئی از همان جنگ مستکبرین و مستضعفین است که در حال تکامل می‌باشد؛ همان جنگی که در قرآن نیز به موضوع آن اشاره شده است.

جوامع امروزی دیگر حاضر به پذیرش سلطه نیستند و این معنا هر گونه سلطه‌ی فرهنگی، نظامی، اقتصادی و سیاسی را شامل می‌شود. مردم می‌خواهند خودشان باشند، آزاد باشند و خودشان تصمیم بگیرند. این حالت حتی به کشورهای اروپایی هم سرایت کرده است و مردم در برخی از این کشورها علیه سلطه اقلیت صاحب ثروت قیام کرده‌اند. البته انگیزه مسلمانان برای مقابله با نظام سلطه به دلیل خاصیت استکبارستیزی این مکتب از دیگران بیشتر است.

در اندیشه سیاسی برادران اهل سنت هم، حاکم مسلمان، هرکسی که باشد، حتی اگر ظالم باشد، «اولوالامر» محسوب می‌شود و اطاعت از او واجب است. اما امروز مردم در کشورهای عربی در مقابل بن‌علی، مبارک و... قیام کردند، حال آنکه براساس عقیده‌ی آن‌ها قیام علیه حاکم جائز نیست. این تابوی غلط در حال فرو ریختن است، زیرا جوان نمی‌تواند خودش را قانع کند که اطاعت از یک فاسق فاجر و ستمگر مانند اطاعت خدا و پیغمبر (ص) باشد.

*** به نظر شما کدام عناصر اندیشه‌ی سیاسی انقلاب اسلامی برای دیگر کشورها**

بیشتر قابل استفاده است؟

امروز با وجود
گذشت چهار
نسل از انقلاب
اسلامی، شاهد
جوانانی هستیم
که از جوان‌های
نسل اول انقلاب
بسیار انقلابی‌تر
هستند و این
نشانه استحکام
و اقتدار جامعه‌ی
ولایی است.

عنصر قدرت جمهوری اسلامی، جامعه‌ی ولایی است که از سه محور مردم ولایت‌مدار، رهبری ولایی و مکتب ولایی تشکیل شده است. انقلاب اسلامی به وسیله‌ی این جامعه‌ی ولایی پیروز شد و با آن از توطئه‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری مصون ماند. جنگ تحمیلی و فتنه‌های گوناگون را چه نیرویی مهار کرد؟ مردم ولایت‌مدار بودند که تحت رهبری ولی‌فقیه وارد میدان شدند. ما باید این رمز و راز پیروزی را که تا به امروز حفظ شده به دنیا نشان دهیم.

بر خلاف تصور برخی افراد، انقلاب ما ثابت کرد هر کسی که از این جامعه‌ی ولایی زاویه بگیرد، بدون اینکه صدمه‌ای به هسته‌ی اصلی قدرت انقلاب که همان جامعه‌ی ولایی است وارد کند، خودش آسیب می‌بیند. به همین دلیل، امروز با وجود گذشت چهار نسل از انقلاب اسلامی، شاهد جوانانی هستیم که از جوان‌های نسل اول انقلاب بسیار انقلابی‌تر هستند و این نشانه استحکام و اقتدار جامعه‌ی ولایی است.

* یکی از هشدارهای رهبر انقلاب خطاب به مردم مصر این بود که مبادا دشمن رانده شده، از راه دیگری وارد شود. زمینه‌های بازگشت دشمن از نظر شما چیست؟

دو آسیب این تحولات را تهدید می‌کند؛ یکی رهبری و دیگری مکتب. الآن این خلأها وجود دارد و ممکن است در حرکتهای مردمی انحراف ایجاد کند. حرکتهای مردمی که در منطقه رخ داده فاقد رهبری است. رهبران، دیر از خواب بیدار شدند در نتیجه همان‌طور که رهبر انقلاب فرمودند هر کسی تلاش می‌کند در این تحولات نفوذ کند و خطر موج‌سواری دشمن وجود دارد؛ کمااینکه در تونس و مصر هنوز همان ساختار قدیمی حفظ شده و لازم است که این ساختار شکسته شود و تحولات بنیادین صورت بگیرد تا انقلاب به معنای واقعی محقق شود.



مرکز آموزش مجازی دانشگاهیان
معاونت تأمین و تولید محتوا

EC.NAHAD.IR